

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه راهنما پیش برده می شود. آنچه کارسیا می گوید بطور ساده همان مهمات پوسیده و کهنه آپرا است که اکنون بادروغپردازی درباره يك "آینده متفاوت" ساخته و پرداخته می شود. این چیز نیست که میتوان آنرا در دروغپردازیهای متفاوتش در همان پیام حتی روشنتر بوسیله مقایسه همه اینها با واقعیت ویراتیک که عالیترین محک برای حقیقت است مشاهده نمود.

در مورد به اصطلاح "سه بیعدالتی" "کارسیا این چنین در مورد "سه بیعدالتی" روده درازی می کند: "تاریخ اقتصادی ماسبب يك موقعیت عمیق بیعدالتی شده است، و مشکلات اقتصادی که اکنون مارانج می دهد ناشی از آنهاست." در اینجا دیگر مشکل "بحران و ابستگی" نیست. ضدامپریالیسم دروغین ناپدید شده است. حال این "بیعدالتی عمیق" است که علت مشکلات مامی باشد. قهرمان ضدامپریالیست خود ساخته یکبار به مثابه "قهرمان عدالت خواهی" بوسیله میدان می پردویرجم "عدالت اجتماعی" را تکان می دهد. همان پرچم کهنه آثارنیسم قرن نوزده که يك گرایش جاری درون آپرا است و بوسیله شوالیه های به اصطلاح تردیونوبنیسم آزادمانند ساپرزو و مزدور - انش نمایندگی می شود البته گونزالس پرادا در این رابطه جایز محفوظ می باشد. او کسی است که همیشه مورد استفاده آپرا قرار داشته. بدرستی این بیعدالتیها چیست؟ بیانییدیه اولین "بعد" آنها همان - گونه که کارسیایم گوید نگاه کنیسم: "نخست، بیعدالتی ناحیه ایست که لیما و سواحل رازبئقیه پیروی فراموش شده جدای می کند. لیما ۸۰ درصد صنایع کشور را بخود اختصاص داده. این صنایع نه در نقاط کثیف و پر جمعیت که هنوز حالت غیر شهری دارند، بلکه در لیما طبقات ثروتمند و میانه حال واقع شده است. جائیکه دستگاه دولتی و سازمانهای آموزشی و بهداشتی نیز متمرکز است. ۱۰۰۰۰۰۰۰ اگر اوضاع بدین منوال پیش رود کشور هر روز فقیرتر و فقیرتر شود، در آن صورت لیما برای چه کسی تولید خواهد کرد؟" این "بیعدالتی ناحیه ای" دو جنبه برجسته دارد: شرایط لیما و دولت - چرا چنین اختلاف وجودی بزرگی بین لیما و بقیه کشور وجود دارد؟ زیرانیمه فئودال - لیسم ساجت می کند. واقعیتی که با سرخختی انکار می شود اگر چه واقعیت

وابستگی باشد، بلکه این خود وابستگی است که در بحران است و تنها يك راه برای برون رفت از این بحران وجود دارد. انقلاب دمکراتیک آزادی عدالت بیشتری بخواهد بخشد و رفاه و خوشبختی - مان را افزون خواهد کرد، و انقلابی که من اعلام می کنم بیان استقلال منافع اقتصادی ماست - "واقعا مسئله بر سر چیست؟ چه چیزی پوشانده می شود؟ تاریخ پیرو در این قرن که کارسیا دعای شرح مختصر آن را می کند در حقیقت تاریخ سلطه امپریالیسم، عمدتاً امپریالیسم یانکی، در اتحاد با بورژوازی بزرگ و مالکین فئودال پیرومی باشد. این استثمار و ستم علت بحران کنونی و بندهایی است که ما را به نظام امپریالیستی گره می زند، و نه "فقدان" يك "برنامه" یا "رهبری" و کسی که "تسز" خود درباره مسئولیت مشترک فرضی ما در کنار سلطه "مدنیت بخش" امپریالیسم بیان می کند، او بعنوان يك آیرائیسیت باید به این تراعتقاد داشته باشد، هر چند عوامفریبی او مانع از گفتن آن می شود. و اما درباره پاراکراف دوم یعنی "بحران وابستگی" که او مطرح می کند: خیلی ساده و روشن این بحران امپریالیسم و سلطه اش می باشد و تنهایی تواندها انقلاب دمکراتیک حل گردونه صرفاً با "اعلام استقلال منافع اقتصادی ما" - اما این امر اساساً و عمدتاً بوسیله عمل سیاسی جهت نابود ساختن سه کوه بزرگی که بر پشت ماست کینی می کند، یعنی امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم انجام می پذیرد. این عمل سیاسی را تنها می توان از طریق جنگ خلق پیش برد، و بیشتر آنکه این بخشی از انقلاب پرولتری جهانی است که حاکمیت امپریالیسم و ارتجاع را از چهره زمین محو خواهد کرد. برخلاف آنچه کارسیایم گوید مسئله بر سر این نیست که مناسبات جدیدی در نظام امپریالیستی کار گذارده شود تا بتواند به حرکت ادامه دهد، بلکه موضوع بر سر نابود ساختن این نظام است. بدین جهت مسئله يك مسئله سیاسی است. نکته ای که با چرخش های بزرگ در تاریخ پیرو اثبات شده است. در این چرخش حرکت سیاسی و نظامی به تغییر اقتصادی منجر شد. امروز در پیرو می چکس را برای پنهان کردن این حقیقت نیست: نیاز عاجل به انقلاب دمکراتیک وجود دارد که هم اکنون آغاز شده و از طریق جنگ خلق در چارچوب

خود و شیادی وسیع برای جابجا کردن مقامات بوده اند، در نتیجه، نه تنها پارلمان دارای ترکیبی ناشایست و فریبنده است، بلکه خود کارسیا دعوی ریاست جمهوری کرده بدون آنکه بر طبق قانون اساسی رئیس جمهور دولت پیرو باشد. زیر قانون اساسی و قوانین انتخاباتی نقض گردیده است. این حقیقت غیر قابل بحث نمی - تواند با هیچ گونه هیاهوی چاپلوسانه و هیچ تبلیغاتی لاپوشانی شود. مهم نیست این هیاهو و تبلیغات چقدر عظیم و شرم آور باشد. بعلاوه، همین قانون اساسی در چار - چوب دمکراسی بورژوازی خودشان که کارسیا متعهد به اطاعت از آن گردیدند نیز علیه اومی باشد، زیرا ماده ۸۲ تصریح می کند، "هیچ کس ملزم به اطاعت از حکومتی غاصب نیست و هیچ کس متعهد به فرمانبری از کسی که با نقض مراحل مقرر شده در قانون اساسی و قوانین، مقام یا منصبی را در دستگاه اداری اشغال کرده نمی باشد."

به اصطلاح "دولت خلقی و دمکراتیک ملی" در ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۵ کارسیا در آغاز سخنرانی خود به کنگره گفت، "من باید به تمامی ملت تاکید کنم که تعهد من شامل همه شهروندان است. اینها همان مفاهیمی هستند که بلونده در سال ۱۹۶۲ و ۱۹۸۰، زمانی که خود را "رئیس - جمهور همه پروئیها" اعلام کرد گفت، که با سخنرانیهای مشابه درباره "رأی مردم" و لاف زنی در مورد "رسیدن به ریاست با حمایت توده ها" همراه بود. آیا این يك تضاد ساده است؟ بهیچوجه، این همان به به وجهه های قدیمی طبقات استثمارگر و مزدوران شان است. اما این مرد که دعوی ریاست جمهوری کرده، به ایده های کهنه آپرا رنگ و لعاب زده و با عوامفریبی مشهورش مبنی بر ارائه تحلیل تاریخی جامع، فضل فروشان می گوید: تاریخ کشور ما تاریخ وابستگی مابه نیروهای خارجی نیز هست که متحد با منافع قدرتمند داخلی بوده و از این طریق بیان میشود. همان منافعی که کشور ما را به بحران جاریش کشانده است. ما با خطر فقدان يك برنامه ملی، يك رهبری تاریخی و خلقی با تطبیق دادن اقتصادمان به منافع قدرتمند سرمایه بین المللی زندگسی کرده ایم." زمانی که کارسیا اعلام "انقلاب" کرده عاانموده: "بحرانی که امروز در آن هستیم بحرانی نیست که برخاسته از

خودش و بویژه جنگ خلق آنها را مجبور به بندیش و وجود منطقه آندمی نماید و بخاطر توسعه سرمایه داری بوروکرات که بطور فزاینده ای ابزار تولید را در پایتخت متمرکز می کند، می توان در هر گوشه این منطقه شرایط نیمه فئودالی را مشاهده کرد. باید متذکر شد که ولاسکو (رهبر خود اعلام کرده خونتای نظامی "انقلابی" ۱۹۷۵ - ۱۹۶۸ - ج. ب. ف.) نیز درباره "عدم تمرکز" صحبت کرد اما تمرکز را بیشتر نموده امروز تمرکز بیشتر از همیشه است، که عمدتاً بخاطر سلطه امپریالیستی و عمدتاً امپریالیسم آمریکایی باشد. جهان عقب مانده، بویژه آمریکای لاتین، نمایانگر هیولایی بابدن کوچک و سری بزرگ است که مکزیکی و برزیلی و آرژانتینی نمونه هایی از آن هستند. این علت مشکل است، چیزی که باید درباره اش صحبت کرده این که در پشت عباراتی مانند "بیعدالتی ناحیه ای" مخفی شده علاوه بر این شخص که دعوی ریاست جمهوری می کند درباره "لیمای طبقه ثروتمندان و میان حال" نیز داد سخن می دهد. طبقات میان حال طبقات میانی هستند، از آن جمله بورژوازی ملی و به اصطلاح "طبقات در حال ظهور" یعنی لایه های بالای خرده - بورژوازی. آیا ثروت در دستان آنان قرار دارد؟ خیر، ثروت در دستان بورژوازی بزرگ است و به همراه جناحهای کمپرادور و بوروکرات، بانکداران بزرگ، صاحبان صنایع، تجار و صاحبان واقعی زمین و کارخانجات (که مالکیت ابزار تولید را در دست دارند) به همراه بزرگترین منافع امپریالیستی که بازرگانی متمرکز هستند. قدرت اقتصادی این طبقات و امپریالیسم است که پنهان نگه داشته می شود. بطور خلاصه، قدرت طبقات بزرگ استثمارگر پوشانده شده است. کارسپاران می توان منته به فراموشی طبقات کرد. زیرا همانگونه که در نقل قول فوق ذکر شد، آمد، او درباره "طبقات میان حال" صحبت می کند. جنبه برجسته دیگر تمرکز قدرت دولتی، بوروکراسی و ارتش است که ستون فقرات آنرا تشکیل می دهد. آنها در پایتخت متمرکز هستند، دقیقاً بدین خاطر که بتوانند دیکتاتوروری ملک - بوروکرات یعنی دولت پرو را حفظ نمایند و از آنجا تمام کشور را کنترل کنند. این نکته اساسی است و نه تمرکز "سازمانهای آموزشی و بهداشتی" که بر - خاسته از این زمینه است. این مسئله مرکزی است که می باید تجزیه و تحلیل

شود، بویژه بانوجه به میلیتاریسم - سزه و بوروکراتیزه کردن هر چه بیشتر دولت پرو در طول دهه گذشته که ناشی از همان عملکرد نظام اجتماعی کهنه، و بخصوص رشد انقلابی توده ها و بطور خاص جنگ خلق می - باشد که این نظام اجتماعی را تضعیف کرده و بدنبال متلاشی کردن آن است. و در انتها کار سیامی گوید: "اگر اوضاع بدین منوال پیش رود، برای ای چه کسی تولید خواهد کرد؟" او چه می خواهد؟ آیا و بطور بنیانی در توافق باین "بیعدالتی ناحیه ای" می باشد؟ آیا و بطور بنیانی علاقمند به یافتن "بازاری" برای نظام تولیدی طبقات استثمارگر و امپریالیسم است؟ یعنی آن نظامی که پیشتر ولاسکو، مورالز، بلونده (ژنرال مورالز بعنوان رهبر خونتاجانشین ولاسکو شد و بعداً بازگشت بلونده کنار رفت، و خود بلونده توسط ولاسکو بزرگتر کشیده شده بود - ج. ب. ف.) و سایر "سران دولت" قبل از آنها هر کدام در شرایط و اوضاع متفاوتی به آن علاقمند بودند و همان گونه که ضرب المثل معروف (پروئی) می گوید، عشق آنان نه برای خوک بلکه برای گروشت آن است. بیاید به تحلیل این بیعدالتیهای معروف ادامه دهیم: "یک بعد دیگر بیعدالتی وجود دارد آن جدائی اقتصادی میان بخشهاست. زمانی که مابه طرز کار اقتصادی کشور نگاه می کنیم بطور روشنی دو بخش مجزا می بینیم. "دریک سو صنایع مدرن قرار دارد... این بخش مدرن است که ۸۵ درصد سرمایه گذارهای پرو را بخود اختصاص می دهد اما تنها ۲۸ درصد مردم را بکار گماشته است. دوسوی دیگر بخش حاشیه ای قرار دارد که مشتمل است بر کشاورزی روستایی منطقه آند با میلیونها کمونرو (دهقان سرخ پوست - ج. ب. ف.) و زمین - داران کوچک، و آن بخش دیگر بشریت که برخی آنان را بخش حاشیه نشین شده شهری می نامند و از بیکاران و نیمه بیکاران که تقریباً همیشه در محلات کثیف و زاغه - ها زندگی می کنند تشکیل شده اند. باید پرسیده شود، اگر اکثریت مردم فقیرتر و فقیرتری شوند پس صنایع برای چه کسی تولید خواهد کرد؟ اگر تولیدی در کشور نباشد در آن صورت دولت چه چیزی را اداره خواهد نمود؟ باید بگویم تا زمانی که دولت تنهائ صنایع و حکومت دلبستگی نشان دهد هیچ برون رفتی وجود نخواهد داشت. انقلاب وسیعی رخ نخواهد داد مگر آنکه

دولت بطرف کمونروها و بیکاران برود." بیکاریدیکرا خود سئوال کنیم، صنایع مدرن پرو چیست؟ بطور ساده سرمایه داری بوروکرات گره خورده به سلطه امپریا - لیستی و ملاکین فئودال. درجه انقیاد صنایع مدرن به امپریالیسم، بویژه آمریکا، رومی - توان از دو متن زیر که از تحقیقات صنعتی اقتباس شده مشاهده کرد.

"قوه محرکه رشد صنعتی پرو در طول دوده گذشته بوسیله مؤسسات و شرکتهای چند ملیتی که در آمریکا، اروپا و ژاپن واقع شده، بکار انداخته شده است. این مؤسسات و شرکتهای مینکه به کشور ما وارد شدند هم از نظر تولید هم توزیع تولیدات خود گرایش به برقراری اشکال الیکارشی و انحصاری داشته اند... "نفوذ مؤسسات و شرکتهای چند ملیتی بزرگ در صنایع تولیدی 'پروئی' مستقیماً موجب حاشیه ای شدن آهسته ولی پیوسته بخشهای جدید و قدیم بورژوازی ملی شده است... بدین ترتیب در دوده گذشته 'بورژوازی ملی' بطور فزاینده ای نقش بوجود آورنده گروههای صنعتی جدید را ایفا نموده که بمرور بزرگکنترل سرمایه خارجی درمی آیند. بنابراین در حال حاضر آنچه در حال رشد می باشد یک بورژوازی میانی است که از میان گروههای معینی سربیزرون می آورد (گروههایی که بر پایه پرستیژ، تجربه و ارتباطات اجتماعی و اقتصادی شان با مؤسسات و شرکتهای چند ملیتی امتزاج یافته اند) و بطور فزاینده - ای قسمتی از بخش میانی می گردند." (باید بخاطر داشت زمانی که مؤلف درباره بورژوازی ملی صحبت می کند منظورش بورژوازی بومی و همچنین بورژوازی بزرگ است.) "شاید مهم ترین نتیجه ای که بتوان از تحلیل ساختاری بیرون کشید درجه بالای کنترلی بانند که مؤسسات خارجی در بخشهای استخراجی و صنعتی اقتصاد پرو صاحب هستند، علاوه بر صرف بر شمردن کمی سطح سرمایه گذاری خارجی در کشور تصویر درستی از درجه کنترلی که سرمایه خارجی بر روی اقتصاد اعمال می کند نمی دهد. آن کنترل اساساً بخاطر کار آکتر استراتژیک این سرمایه گذاری است حکام یافته، زیرا مهم ترین مؤسسات در صنعتی به سرمایه خارجی تعلق دارد و اکثریت این مؤسسات تابع شرکتهای سهامی چند ملیتی عظیم هستند."

افزایش پیدا کرده آیا این شکل دیگری از "بیعدالتی" است؟ بهیچوجه: این بطور ساده نتیجه ضروری نظام فرتوت نیمه-فئودال و نیمه مستعمره است که سرمایه - داری بوروکرات بر بستر آن و بحرانسی که مارانج می دهد در حال توسعه است. این نتیجه ضروری نظام اجتماعسی شریانه ایست که تنها از طریق محکوم کردن دوسوم جمعیت به گرسنگی می-تواند خود را حفظ نماید، نظام پوسیده ای که توده های پسر و رامحکوم به زندگی با درآمد سالیانه ای یکنکه از ۱۹۶۵ تغییر نکرده است. بقای این نظام اجتماعسی بطور فزاینده ای مستلزم دولتی بیشتر نظامی و بوروکرات شده است که برای مهار زدن به حالت انفجاری و انقلابی فقیرترین توده ها و بازداشتن آنان از شرکت در جنگ خلق به دورترین گوشه ها جنگ بیاندازد، چنین دولتی آماده سرکوب مردم بوسیله آتش و شمشیر و کشتار جمعی مداوم است، این چیز است که کارسیاسی می-کند در پشت چنین عبارتهایی پنهان نماید: "اگر تولیدی در کشور تباشدر آنصورت دولت چه چیزی را اداره خواهد کرد" و "دولت باید بسوی کومونروها و بیکاران برود."

در انتهای بیاید آخرین عنصر سه گانه بیعدالتی ای که آن کارسیامانند اسقفها تقدیس کرده است را تحلیل نمائیم. ما بخاطر اهمیت آن بطور بخش بخش، بترتیبی که در پیام آورده پیش خواهیم رفت: "اما بیعدالتی در پسر و تنهایی نواحی و بخشها نیست بلکه یک بیعدالتی عمیق اجتماعی نیز هست، من درباره یک هرم سمبلیک صحبت کرده ام. در راس هرم ۲ درصد جمعیت قرار دارد که بالاترین درآمد را دریافت می کنند، زیر اصحاب مؤسسات انحصاری و ابزار تولید هستند. این ثروتها غالباً بواسطه تلاشهای سراسری پسر و که به بهای گرسنگی مردم پسر و حاصل میشود بوجود می آیند. . . . در اینجا باید بگوئیم که هرم فوق الذکر یک هرم جادویی است، لازم است به کنه سمبولیس آن پی برده شود، ۲ درصد جمعیت را در رأس آن در نظر بگیریم. از نقطه نظر ایدئولوژی پسر و لتری این درصد جمعیت شامل چه کسانی است؟ این هفت طبقات استثمارگراست، یعنی پسر و رزوازی بزرگ (باجناحهای کمپرادور و بوروکراتش) و ملاکین زمین و همچنین بی-واسطه ترین نمایندگان سلطه امپریالیستی بویژه امپریالیسم یانکی. بسخن دیگر، این

سؤال بوجود می آید: مشکل چیست؟ ریشه این وضعیت در چیست؟ این مسئله بطور صریح وجدی ای امروز بوسیله وضعیت "پونو" نشان داده میشود و پونو جایی است که خودگاریسیا آنرا "آیا کوچوی دیگر" نامید، و در واقع آنچه در پونو جاری است ترس و ناامیدی برای گاریسیا و دیگران به همراه می آورد. (به جدول و نگاه کنید). نمودار دسامبر ۱۹۸۲ " هیئت اصلاحات ارضی عمومی" نشان میدهد که ۲۳ تا SAIS با آنها ۲۰/۸۷٪ از خانواده ها ۵۲/۲٪ زمینهای اهدائی را صاحبند، در حالی که ۷۴ تا جمع دهقانی با ۴۸/۵۹٪ از خانواده ها صاحب تنها ۲/۲۳٪ زمینهای باشند. بعلاوه، موسسات زنجیره ای (SAIS, CAPS, ERPS - ج. ب. ف) با ۴۵/۶۶٪ کل خانواده ها ۸۸/۷۶٪ زمینهای مناسب تقسیم را صاحب شدند، در حالیکه جماعات و گروههای دهقانی با ۵۲/۴۶٪ خانواده ها تنها ۱/۹٪ زمینها را دریافت کردند. این مشکل اساسی بزرگ در منطقه آند می-باشد، و گرچه نه تنها مشکل بلکه عمده ترین آنهاست. این "بیعدالتی از بیعدالتی" نیست بلکه جان سختی نیمه فئودالیسم باصفاست ممیزه اش می باشد، یعنی زمین، سرف داری، و گامونالیسم، و نمی توان آن را با تصویب هیچ قانونی حل نمود. مگر تنها بوسیله دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست که از طریق جنگ خلق و اسلحه در دست، زمینها را تصرف کرده و از آنها دفاع نمایند، همانگونه که در کشور ما اثبات میشود.

به بخش دیگر این "بیعدالتی" یعنی بیکاران و نیمه بیکاران نظر کنیم. اگر "به خلاصه آمار ۱۹۸۵" منتشر از سری انستیتومی آمار رجوع نمائیم خواهیم دید که: (به جدول و نگاه کنید) بیکاری و نیمه بیکاری به روشنی در حال افزایش است، بیکاری از ۷٪ در ۱۹۸۰ به ۱۱/۸٪ در ۱۹۸۵ افزایش یافته است. بعلاوه باید تاکید نمود در بخش غیر-زراعی یعنی بطور مشخص در شهرها، بیکاری در طول همان سالها از ۱۰/۱٪ به ۱۸/۴٪ جهش می کند. نیمه بیکاری در سال ۱۹۸۰ به ۵۴/۱٪ در سال ۱۹۸۵ افزایش یافته، اما این شامل هر دو یعنی شهرها و روستاها میشود و بویژه جالب توجه است. در حالیکه این مقدار در طول سالهای فوق در روستاها از ۶۸/۲٪ به ۶۰/۴٪ کاهش یافت، در شهرها نیمه بیکاری از ۴۱/۴٪ به ۵۰/۵٪

مسئله همین است و نه لاپوشانیهایی مانند "بعد دوم بی عدالتی"، آنچه میبایست درباره اش صحبت کرد عبارتست از این سرمایه داری بوروکرات شریرو بویژه انقیادش به امپریالیسم - اینها کوههایست که می باید اسلحه بردست نابود شوند تا یک اقتصاد ملی واقعی ساخته شده و به توده های تحت ستم خدمت کند، اقتصادی که در برگیرنده بخش صنعتی در جهت منافع پسر و لاریا و خلق باشد. اما کارسیای حیل و بازو و امقربیب این سؤال را مطرح می کند، "اگر اکثریت مردم فقیرتر و فقیرتر شوند در آنصورت صنایع برای چه کسی تولید خواهد کرد؟" بیکبار دیگر آشکار میشود که اودر چه ستمی قرار داشته و بواقع به چه چیز دل بستگی دارد.

این "بخش حاشیه ای" چیست؟ قبیل آزره چیز کشاورزی روستائی است چیست؟ بطور کنکرت این نیمه فئودالیسم است به همراه سه صفت ممیزه ای که بوسیله ماریانکی شرح داده شد: زمین، سرف داری و گامونالیسم (Gamonalismo) (حاکمیت مستبدین فئودال - ج. ب. ف). مسئله زمین نیروی پیش برنده مبارزه طبقاتی در روستاهاست، یعنی مسئله چندقرنی تمرکز زمین که ریشه در فئودالیسم دارد، در سالهای ۶۰ آشکار بود که این یکی از مشکلات اساسی است. در آنزمان سه قانون ارضی در رابطه با خرید و فروش زمین تصویب شد که اساساً هیچ مسئله ای را حل نکرد، بلکه تمرکز زمین را حفظ نموده این موضوع را می توان بوسیله جدولی نشان داد که از آن "هیئت اصلاحات ارضی عمومی و

اسکان روستائی" می باشد (به جدول و نگاه کنید).

این جدول بروشنی نشان می دهد که زمینهای واگذار شده به دهقانان منفرد تنها بالغ بر ۷/۷٪ کل زمینهای است که مناسب واگذاری شناخته شده بود، این دهقانان منفرد تقریباً ۱۰۰۰ نفر را شامل میشود. طبق آمار ۱۹۸۱ تعداد دهقانان ۶،۲۴۵،۰۰۰ نفر می باشد، بدین جهت این "اصلاحات ارضی" که بسیار در موردش سر و صدا راه انداخته شده حدوداً یک سوم دهقانان را در بر میگیرد. بخاطر آوریم که طبق آمار کشوری در سال ۱۹۶۱، ۸۲/۵٪ کل واحدهای زراعی دارای کمتر از ۵ هکتار زمین می باشند، یا بسخن دیگر تنها ۵/۴٪ کل زمینها، در حالیکه یک درصد واحدها صاحب ۸۱٪ زمینها هستند، ضرورتاً

امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم آنان به روشنی استثمار - گران و صاحبان انحصارات هستند، که از طریق آن، مهمترین ابزار تولید اجتماعی و ثروتی که بوسیله توده های مردم و استثمار شونده گان بوجود آمده را تصاحب کرده اند، آنان بوسیله استثمار و ستمی که روزانه خون خلق را می مکد و در عین حال آنانرا هر چه عیب قتریه کرسنگی و فقر سوق میدهد به این ثروتها چنگ انداخته اند.

و این شخص که سعی می کند رست ریاست جمهوری را حفظ کند ادامه میدهد، "اماهانگونه که گفتم دولت در جهت ابقای این شیوه سلطه و حفظ ثروت این ۲ درصد جمعیت، به وسیله ای برای تمرکز نا عادلانه درآمد بدیل گردیده است، یعنی نوعی سپردن باقی بوروکراتیک که در خدمت ثروتمندان است، و بدین جهت یک دولت غیر مولد و تمرکز گرا شده است. دولت شغلها را تقسیم کرده است، گاهی، بیشتر از آنچه لازم می باشد و گاهی در جهت حق سکونت دادن به هواداران سیاسی و در موارد دیگر در جهت ذخیره کردن ثروت های بورو - کراتیک اینکار را کرده است." یک بار دیگر کارسیا بعد از سرپوش گذاشتن بر مبارزه طبقاتی، مسائل عمده مربوط به دولت را تاملاناً "به بیعدالتی" مشهورش تحریف و مغشوش می نماید. کارسیا سعی در انجام چه کاری دارد؟ تلاش او در این جهت است: تنزل دادن مسئله دولت پیرو به این اظهارات که "دولت وسیله ای برای تمرکز نا عادلانه (یک بار دیگر کلمه سه جادویی بدتر کیب او) درآمده است."

در اعطای مشاغل بعنوان "حق سکوت به هواداران سیاسی" زیاده روی میکند و در بدین ترتیب یک "دولت غیر مولد و تمرکز گرا"، "در جهت ابقای شکلی از سلطه" تسبیح میسبب می گردند. بنا بر این بنظر میرسد که مشکل در چگونگی کاهش بوروکراسی و برقرار ساختن عدم تمرکز که از بدو تها پیش قولش داده شده، باشد. در اینجا جوهر اصل مسئله پنهان نگهداشته می شود: نقش نیروهای مسلح. لنین بآموخته است: "بوروکراسی و ارتش دائمی دونهاد بغایت متمایز کننده هستند. بوروکراسی و ارتش دائمی انگلهائی هستند که بر یک جامعه بورژوازی می چسبند، آنها بوسیله تضادهای داخلی جامعه بوجود آمده اند، اما دقیقاً انگلهائی هستند که منفذ های حیاتی بدن را مسدود می کنند." و لنین تأکید نموده: "بطور

جدول ۵
بیشرفت اصلاحات ارضی ۱۹۷۹ - ۱۹۶۲ (خلاصه شده از آمار ۲۴ ژوئن ۱۹۷۹)

واحدهای دریافت کننده	زمینهای اعطاشده	بهره برداران
هکتار	%	تعداد %
۵۸۱	۲۱۲۶۱۴۷	۲۱/۲
۱۲	۱۲۸۵۶۶	۷/۴
۶۰	۲۸۰۵۰۴۸	۱۶/۲
۱۱	۲۲۲۶۵۲	۰/۴
۸۳۴	۱۶۸۵۲۸۲	۱۲/۱
۴۴۸	۸۸۹۲۴۴	۲۱/۴
—	۶۶۲۰۹۲	۱۱/۲۰
۱۹۰۷	۸۵۹۹۲۵۲	۱۰۰

(SAIS مزارع بزرگ وابسته به دولت است که بوسیله حکومت ولاسکو تاسیس شدند. EPS شکل دیگری از مؤسسات روستائی ولاسکو است - ج.ب.ف.)

جدول ۶

اصلاحات ارضی در پیرو: دل. ۱۷۷۱۶

نوع	اعطائی به هکتار	%	خانواده های بهره بردار	%
S A I S T T	۱۰۲۴۲۸۷	۵۲/۲	۶۲۴۹ *	۲۰/۸۷
C A P S ۱۶	۴۹۹۵۰۲	۲۵/۵	۶۴۸۰	۲۱/۶۴
E R P S ۵	۲۱۶۸۴۵	۱۱/۰۶	۹۲۹	۳/۱۲
مجموع	۱۷۴۰۶۲۵	۸۸/۷۶	۱۲۶۶۸	۴۵/۶۴
۷۴ جمع دهقانی	۴۶۱۸۰	۲/۲	۱۴۵۴۷	۴۸/۵۹
۷۲ گروه دهقانی	۱۲۱۶۷۲	۶/۸	۱۴۶۰	۴/۸۷
مجموع	۱۷۷۸۵۲	۱/۱	۱۶۰۰۷	۵۳/۶۴
۲۶۱ واحد شخصی	۴۱۰۶۹	۲/۱	۲۶۱	۰/۸۷

* این تعداد در بر گیرنده ۶۶۶۳ خانوار تجمعات SAIS نیست، در عمل آنان سوهی از واحدها دریافت نمی کنند. آنان را نباید "بهره برداران" بحساب آورد. (این مسئله عموداً در خصوص همه SAIS کشور حقیقت دارد. (CAPS کثویراتیوهائی هستند که بوسیله حکومت ولاسکو تاسیس گردید - ج.ب.ف.)

جدول ۷

سطح بیکاری، نیمه بیکاری و اشتغال مکفی در بخشهای زراعی و غیر زراعی؛ ۱۹۸۵ - ۱۹۸۰ (آمار نسبی)

سطح بیکاری	۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۲	۱۹۸۴	۱۹۸۵
سطح بیکاری	۷	۶/۸	۷	۷	۱۰/۹	۱۱/۸
نرخ بیکاری زراعی	۰/۸	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۶
غیر زراعی	۱۰/۹	۱۰/۴	۱۰/۷	۱۲/۹	۱۶/۴	۱۸/۴
نرخ نیمه بیکاری زراعی	۵۱/۲	۴۷/۹	۴۹/۹	۵۲/۲	۵۴/۲	۵۴/۱
غیر زراعی	۶۸/۲	۶۱/۵	۶۰/۹	۶۷/۵	۶۲/۲	۶۰/۴
غیر زراعی	۴۱/۴	۴۰/۲	۴۲/۹	۴۵/۸	۴۹/۶	۵۰/۴
نرخ اشتغال مکفی زراعی	۴۱/۸	۴۵/۲	۴۳/۱	۲۷/۵	۲۴/۹	۲۴/۱
غیر زراعی	۲۱/۵	۲۸/۲	۲۸/۸	۲۲/۲	۲۶/۵	۲۹/۲
غیر زراعی	۴۷/۷	۴۹/۲	۴۵/۴	۴۰/۲	۲۴	۲۱/۱

کار آکتر طبقاتی آن می باشد. و به همان صورت، مشکل چنین نیست که این افراد همانگونه که کارسیا عوام فریبانه می گوید بالاترین درآمدها را دریافت می کنند، زیرا صاحب مؤسسات انحصاری و ابزار تولید هستند." بلکه آنان بخشی از سه آماج انقلاب دمکراتیک می باشند -

۲ درصد بیان فشرده سه کوهی است که بر مردم ستم می کنند، آنها هسته اقلیتی هستند (نخیمناً تا ۱۰٪ جمعیت) که قدرتش می بایست حداقل در سطح سیاسی و اقتصادی بطور تمام و کمال نابود شود تا بتوان مرحله انقلاب دمکراتیک را پیش برد. جوهر این مسئله در حدش نیست بلکه

جهانی برای فتح - ۱۳۶۶

زمین پنهان است، و منافع این توده ساختگی را در مقابل منافع "جمعیت هفتاد درصدی حاشیه نشین یعنی کشاورزان، دهقانان، بیکاران و دستفروشان خیابان، مردم شهرستانها و زاغه نشینان" قرار می دهد. این مسئله را می توان در گزیده ای از پیامش به کنگره مشاهده کرد: "تاکنون دولت به این مردم تعلق نداشته، زیرا همان عده معدود را توانگر کرده است و منابع نادرش را در زمین استفاده، بهداشت و خدمات به معدودی دیگر عرضه داشته، در حالیکه ۷۰ درصد باقی که من معتقد آینده تاریخ کشورمان به آنها بستگی دارد خارج از این دایره مانده است. ما باید این تقابل اجتماعی که در یک سواحبان ابزار تولید به همراه گروههای تابعه خصوصی و علنی شان و در دیگر سواحبان خلع یدشدگان یعنی کسانی که اکثریت وسیع را تشکیل می دهند قرار دارند حل نمائیم" (تاکید از ماست).

جوهر ارتجاعی "هرم سمبلیک" مردی که دعوی ریاست جمهوری دارد این است: او به حول آردش (یعنی صاحبان انحصارات و صاحبان ابزار تولید اجتماعی) "۲۰ درصد بالایی" خود را جمع کند و در مقابل آن مفهوم خود ساخته "۷۰ درصد جمعیت حاشیه ای" را قرار بدهد. بدین ترتیب بنا بر ادعای وی در سمتضاد این هرم، دو شرط تضادی که به "برخورد اجتماعی" نامیده، چنین است: "صاحبان ابزار تولید به همراه گروههای تابعه خصوصی یا عمومی در یک سو" و "خلع یدشدگان که اکثریت وسیع را تشکیل می دهند" در سوی دیگر. از آنجائیکه "ما باید این تقابل اجتماعی که آنها را بجان هم می اندازد حل نمائیم" پس هدف این "هرم سمبلیک" چیست؟ هدف آن دفاع از استثمارگران و استثمارگران خلق ماست، مابقی تخیلات احقانه، لفاظی و عوامفریبی می باشد که در کنه آن همان عقاید قدیمی آپرا قرار دارد که بوسیله آراستن آن با آخرین اصطلاحات دروغ-پیر دازی علمی جامعه شناسی عرضه می-گردد و اباییان ساده درباره "بیبعدالتی"

سه گانه اش، حل مسئله دولت پرورانه اتمام می رساند، "من اعلام می دارم، و این تعهد من است، که از امروز دولت به تمام مردم پروتعلق خواهد داشت، و اگر تاکنون کسی بنام کشورها و بیکاران صحبت نکرده، از این پس دولت بنام

۲۵/۱٪ در سال ۱۹۸۰ می رسد و سپس به ۲۲٪ در سال ۱۹۸۴ سقوط می کند. پرولتاریای صنعتی که ۱۴/۶ درصد نیروی کار را تشکیل می داد در سال ۱۹۸۰ به ۱۲/۷٪ کاهش یافت. در حالیکه سودهای تجاری از ۱۷/۵٪ در آمد ملی در ۱۹۷۲ به ۲۱/۹٪ در ۱۹۸۰ رسید (و در ۱۹۷۹ به ۲۳/۲٪ در سواحبان یافت)، دستمزدها و حقوقها که ۵۱/۲٪ در آمد ملی را در ۱۹۷۲ تشکیل می داد در سال ۱۹۸۰ به ۳۹/۲٪ سقوط کرد (مستخدمین دولتی بالا - ترین کاهش دستمزد را متحمل شدند). شانه به شانه این پروسه، نیروی کار کشاورزی بمثابه درصدی از کل نیروی کار کشور از ۴۳/۷٪ در سال ۱۹۷۰ به ۲۵/۴٪ در سال ۱۹۸۰ سقوط کرد، در عین حال که تولید زراعی که در سال ۱۹۶۹ در حدود ۱۴/۲۴٪ و ت.ن.م محاسبه شده بود اکنون به ۱۲/۱۴٪ کاهش یافته است. از آنجائی که صنایع نتوانست این عده را جذب نماید، یک رشد غیر قابل اجتناب در بخش خدمات رخ نمود و از ۲۸/۶٪ در سال ۱۹۷۰ به ۳۸/۸٪ در سال ۱۹۸۰ رسید. این پدیده در خود پایتخت صورت پذیرفت که مرکز صنعتی کشور می باشد؛ از اطلاعات ذیل می-توان این مسئله را مشاهده کرد: در ۱۹۷۲ صنایع ۱۹/۱٪ جمعیت از نظر اقتصادی فعال را به استخدام در آورد، در حالیکه در ۱۹۸۱ این رقم تنها ۱۶/۹٪ را شامل می شد. استخدام در بخشهای بازرگانی و خدمات که در سال ۱۹۷۲ به مقدار ۴۸ درصد جمعیت از نظر اقتصادی فعال محاسبه شده در سال ۱۹۸۱ به ۶۲ درصد رسید.

از این ارقام می توان مشاهده نمود که بدمی خارجی و برنامه های گوناگونی که اجرا گردیده به نفع "بخش فوقانی" ۲۰ درصدی، یعنی، نواحی اداری، شهری و صنعتی کشور، نبوده است، بلکه بعکس بِنفع امپریالیسم، استثمارگران بومی و دولتشان بوده است، که می توان آنرا هم در رشد سودهای تجاری و هم جهش در بدمی خارجی که از حدود ۸۰۰ میلیون دلار در ۱۹۶۹ به ۱۶ میلیارد دلار در حال حاضر رسیده است مشاهده نمود. کارسیا سعی در انجام چه کاری دارد؟ دفاع از بسه اصطلاح "۳ درصد رأس جمعیت"، و اباجعل عوامفریبانه "آرد صد بالایی" خود می خواهد پرولتاریا را با بخشی از خرده بورژوازی و بورژوازی ملی قاطی کند، همه آنها را یک جا قرار دهد، ولی در پشت آن منافع امپریالیستها، بورژوازی بزرگ و ملاکین

خاص امپریالیسم در رابطه با افزایش سرکوب پرولتاریا سبب استحکام دستگاه دولتی میشود، این تحولی در دستگاه بورژوازی کرآتیک و نظامی است که تاکنون نمی-شناختیم. به این مطالب جمع بندی بزرگ صدر ما توتسه دون را باید افزود، "همه چیز از لوله تفنگ بیرون می آید. بنا بر تئوری مارکسیستی دولت، ارتش جزء اصلی قدرت دولتی است." این تنها شیوه حقیقی و علمی تحلیل مسئله بوده و تاکیدی بر آن است که کارسیا نه تنها پروسه تاریخی تکامل دولت رانفی می-کند بلکه سعی می نماید بر حقیقت سرپوش گذاشته و جزء اصلی دولت، یعنی دقیقا منبع قدرت ارتجاع را پنهان کند؛ مسئله ای که نهایت اهمیت را بویژه در کشوری که انقلاب و ضد انقلاب، مسلحانه روبرویم قرار گرفته اند دارا می باشد. بیکار دیگر مابرتزهای مارکسیستی ذیل تاکید می گذاریم: "ارتش دایمی و بیلیس ابزار اساسی قدرت دولتی هستند. اما چه امکانات دیگری وجود دارد؟" بعد از افشای دروغهای فوق الذکر،

کارسیا جوهر ارتجاعی "هرم سمبلیک" خود را با لفاظی عوامفریبانه اش به نمایش گذارد: "ما با پائین آمدن درآمد ادایین جاده، مشاهده می کنیم که دولت خودش و کشور را در بدهکاری عمیقتر و عمیقتری فرو برده است، و تقریباً همه این قروض بوسیله ۲۰٪ بخش فوقانی یعنی بخش اداری، شهری و صنعتی تحمیل شده است."

"ما پائین این لایه ۷۰ درصد جمعیت کشور قرار دارد، یعنی حاشیه نشینان، بی-کاران و دست فروشان خیابان، مردم شهرستانها و حصار آبادها." اولاً، بدمی دولت پرورد چارچوب برنامه های عمرانی، و امها و سرمایه گذارهای تحمیلی امپریالیسم به ملتهای تحت ستمی مانند ما ببار آمده است، که در همانکی با برنامه های استثمارگران پرورشی می باشد که از طریق دولتشان در جهت توسعه سرمایه داری بوروکرات و گسترش نیمه فئودالیسم انجام می پذیرد. اگر ما بر دوره ۱۹۷۰ تا به زمان حاضر که بدمی خارجی بطور عظیمی افزایش یافته تمرکز نمائیم، مشاهده خواهیم کرد در مقایسه به ۹ سال گذشته که نرخ متوسط رشد اقتصادی ۵/۱٪ بود از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۳ نرخ رشد تقریباً صفر (۰/۱ درصد) است. تولید صنعتی بمثابه درصدی از تولید ناخالص ملی (ت.ن.م) از ۲۴/۷٪ در سال ۱۹۷۰ به

و بنام حق و عدالت سخن خواهند راند؛ (تاکید از ماست) اگر زمانی کسی به این دروغهای ریاکارانه و گستاخانه باور داشت، اینک با گذشت یکسال و مواجهه با واقعیات روزمره زندگی، دیگر نمی تواند بداند آنها اعتقادی داشته باشد بر عکس، میتواند بیش از پیش درکی بهتر از آموزش مارکسیسم و دیدگاه پرولتری در مورد دولت را کسب نماید دولت محصول و بیان سازش ناپذیری آن تا گویسم طبقاتی است دولت در آنجا، آن زمان و در حدودی پدید می آید که آن تا گویسمهای طبقاتی در آنجا، آن زمان و در آن حدود بطور عینی دیگری نتواند سازش پذیر باشند و بالعکس وجود دولت ثابت می کند که آن تا گویسمها طبقاتی سازش ناپذیرند." تئوری به اصطلاح "به بیعدالتی" اوبه وضوح کارآکتر جامعه پرو، طبقات و مبارزه طبقاتی جاری در آن را انکار می کند، این "بیعدالتیها" بویژه کارآکتر دولت پرو پمنا به یک دیکتاتوری ملامک - بوروکرات، همچنین لزوم انقلاب قهرآمیز جهت سرنگونی دولت کهن و استثمارگران برای آغاز ساختمان جامعه نویسن را - انکاری نمایند. این زمینه ایست که او بر پایه آن به اصطلاح "انقلاب دمکراتیک" اش را پیشنهاد می کند؛ پیام او چنین است: "آنچه می خواهم پیشنهاد کنم چیز نیست متفاوت آنچه پرو نیاز دارد یک انقلاب دمکراتیک است، یک بازسازی تاریخی که نیروهای تحتانی اجتماعی که تاکنون نادیده انگاشته شده اند را آزاد ساخته و بفعالیت مجدد در آورد."

"من تشریح تولید کشاورزی را پیشنهاد می کنم، که میلیونها پروشی قرنها به همان صورت از قبل آن زندگی کرده اند، تا بدین ترتیب این زمین که اکنون متروک بی بدر، بدون کود و تراکتور است، این زمینی که تنها تقریباً هر هشت سال یکبار کشت می شود، غذائی را تولید کند، که ما اکنون از خارج خریداری می کنیم. "این فعال کردن دوباره تولید اجتماعی است. ثانیا پیشنهاد می کنم به صدها هزار بیکار و نیمه بیکار در حصار آبادها فرصت دستیابی به درآمد و اشتغال بدهیم. این محرکی برای مصرف اجتماعی خواهد شد."

"و بدین طریق، زمانی که بنیانهای جامعه تولید کشاورزی را با مصرف کسانی که امروز بخاطر فقدان شغل نمی توانند

غذا بخورند پدید می آید، یک بروی نویسن به ظهور خواهد رسید، و بازاری ملی تولیدات صنعتی لیما خواهد بود - تولیداتی که اکنون بخاطر نبود خریدار در حال رکود است. سپس، ادارات عمومی که عمدتاً در لیما متمرکز بوده و بنظر میرسد کشوری غیرمولد را اداره میکنند، با تجدید فعالیت بنیادین کشور، علت وجودی تاریخی خود را خواهند یافت

"..... اگر ما بزودی تصمیم به تغییر اوضاع نگیریم، اوضاع هزار بار بدتر خواهد شد، و شاهد خشونت، رکود و بیکاری بیشتر خواهیم گردید." (تاکیدات از ماست).

آیا این انقلاب دمکراتیکی است که جامعه پرو نیاز دارد، یعنی سرنگونی امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم در سراسر کشور بوسیله جنگ خلیج که شش سال است در حال پیشروی می باشد؟ نه، چنین نیست. بالعکس، "انقلاب دمکراتیک" کارسیا با مشکلات اساسی که بدانها اشاره شد و راه حلهایی که در دهه های گذشته ارائه گردیده - وجه مشترک دارد. پسند خواهد بود بعضی از جنبه های

"برنامه توسعه اجتماعی و اقتصادی ۱۹۶۷ - ۱۹۷۰ که در طول اولین حکومت بلونده تصویب گردید را بخاطر بیابوریم؛ برای مثال برنامه می گوید: "بطور کلی، اگر گرایشات اقتصادی کنونی قویاً تصحیح و به مسیر درست انداخته نشوند... آنها ممکن است به بحرانهای سختی بانهتایج اقتصادی، سیاسی و اجتماعی غیر قابل پیش بینی منجر شوند." "باید توجه داشت که اصل تصمیمات سیاسی در رابطه با توسعه اقتصادی معمولاً مرتبط با پروسه تشکیل سرمایه است... آنها محدودیتهایی بر روی کالاهای لوکس اتخاذ می کنند تا بدینوسیله سرمایه را آزاد ساخته و بطرف سرمایه گذاریهایی که بوسیله انگیزه های مکفی جذاب شده اند هدایت نمایند." توسعه کشاورزی، که گفته میشد یک بخش استرا - تژیک است، اهمیت ویژه ای یافت تا بدین ترتیب واردات محصولات کشاورزی را کاهش داده و بویژه بازار ملی را گسترش دهند، بازار ملی را "برای رشد و توسعه صنعت ضروری" تشخیص دادند و گفتند که مستلزم "تغییرات ساختاری" و "تمرکز مستقیم و غیر مستقیم و دخالت دولت در کشاورزی" است. هدف اساسی دیگر برنامه، توسعه صنعتی بود. برنامه تاکید

می کند: "در حال حاضر صنایع بشدت به (مواد اولیه و ماشین آلات) وارداتی وابسته است. و ادعای نماینده که از نظر مالی نقش دولت در این برنامه، انتقال درآمد صرف بویژه در مناطق شهری، به سرمایه گذاری است؛ از نقطه نظر توزیع درآمد نقش آن انتقال درآمد از شهر به روستا می باشد." در کنار دیگر سازمانها، سازمان به اصطلاح تعاونی خلق، دقیقاً برای به اصطلاح توده های حاشیه ای برپا گردید.

بعلاوه، برای اینکه خلاصه کرده باشیم، دو نقل قول از سخنرانیهای ژنرال ولاسکو می آوریم: "در حمایت و دفاع از یک سیاست ملی و کاملاً انقلابی، ما بالاترین وظیفه میهن پرستانه خویش را انجام می دهیم. ما اعتقاد داریم کشور ما با بحال خود را کردن ساختار کهن تبعیض علیه اکثریت ملت نه می تواند امنیت و نه شکره کسب نماید. مادر اشتیاق یک نظم اجتماعی حقیقتاً آزاد عادلانه هستیم، و بر این اعتقادیم که آن نظم با ادامه نابرابریها، که از کشور ما ملتی با بیعدالتی - های بزرگ ساخته است، سازگاری ندارد." (آوریل ۱۹۶۹)

"مابدرستی و مکرراتا کید نموده ایم که یکی از اهداف مرکزی حکومت ما توسعه شدید صنعتی است. در چارچوب سنتی غالب کنونی، پرو دارای هیچگونه آینده صنعتی نیست. رشد نیافتگی ای که بوسیله گروههای ذینفع بدون هیچ مفهوم تاریخی به این کشور تحمیل شده هرگونه توسعه صنعتی واقعی را غیر ممکن ساخته است. ناموزنی ناشی از رشد نیافتگی همیشه به معنای بوجود آمدن گروههای اجتماعی متشکل از میلیونها هموطن پروشی مایه است - گروههایی که قدرت خرید بینهایت پائین آنان هرگز اجازه توسعه بازار داخلی را نمی دهد، بازاری که برای رشد صنعت حقیقی پرو لازم است.

"این یکی از دلایل اصلاحات ارضی بود. این اصلاحات نه تنها به دگرگونی نظام نابرابر و عادلانه مالکیت خدمت کرد، بلکه در خدمت تجدید تقسیم ثروت نیز بود تا بدین وسیله قدرت خرید دهقانان را افزایش دهد، دهقانان در آینده باید مصرف کنندگان محصولات ساخته شده صنایع، که ما فاقد آن بوده ایم، باشند.

"..... توسعه شتابان صنعت باید سنگ بنای دگرگونیهای ساختاری باشد

بدهی‌ها تا ۱۰٪ درآمد صادراتی بیرو، بنا بر گزارش اقتصاددانان، به پرداخت ۲۵/۵٪ - ۵۶/۸٪ در نیمه دوم سال ۱۹۸۵ - رضایت داد (۱۴/۷٪ برای پرداخت بدهی‌های بخش دولتی، ۶/۴٪ برای بدهی بانک مرکزی و ۲۵/۸٪ در صد برای بدهی بخش خصوصی). کار سیاه‌فروشی بین المللی پول (ص.ب.پ) را تهدید کرد که اگر شرایط اورانیدر آن خارج خواهد شد، و بعد از آنکه ص.ب.پ این شرایط را رد نموده، او نتیجه گرفت که به هر حال بهتر است ص.ب.پ را ترک نکند. پس این "دولت ملی" در واقعیت وجود ندارد، این ضد امپریالیست دروغین در واقع طرفدار امپریالیسم است. "دولت دمکراتیک" خود اعلام کرده همان پیام که برخی آن را بسیار امیدوار کننده یافتند می گوید: "انیا ما نیاز به یک دولت دمکراتیک داریم؛ دولتی که دمکراتیک است نه صرفاً با خطر آنکه منتخب مردم است و به آزادی بیسان و عقیده احترام می گذارد، بلکه همچنین بخاطر نقش آن بعنوان قاضی عدالت، و اساساً بخاطر ساختار سازمانی جدیدش" نخست "بطور دمکراتیک انتخاب شدن" آن را در نظر بگیریم؛ ما قبلان نشان داده ایم که حکومت کنونی آیرا با نقص قانون اساسی و سایر قوانین آن به قدرت رسید. مختصر آنکه گارسیا حدنصاب با اضافه یک آرا که قانون اساسی این کشور برای انتخاب رئیس جمهور در نظر گرفته را بدست نیاورد، بلکه انتخاب او نتیجه پیمانی نامیمون میان امپریالیسم یانکی و طبقات استثمارگر بومی با حمایت ارتش بود. بخاطر این مسئله آن گارسیا پوز فقط و نامدوبه رئیس جمهور بودن می کند؛ در نتیجه وزرای انتصابی وی و اعمالی که انجام می دهند، بنا بر قوانین دم و دستگاه خودشان، هیچ مبنای قانونی ندارند. بهمان طریق، پارلمان این جمهوری عمیقاً بوسیله رأی گیری دستکاری شده لکه دار گردیده است. این مسئله افشاشد و افشاحاتی را ببار آورد و به جنجالی کشیده شد که هنوز به جایی نرسیده است. در رابطه با "احترام به آزادی و بیسان" آنگونه که در چارچوب نظم ارتجاعی مورد نظر است باید بگوئیم، این آزادی‌ها در انحصار استثمارگران، صاحبان تقریباً کلیه رسانه‌های گروهی می باشد. اما مسئله قابل توجه، تقلب یکدست در این عرصه توسط حکومت آیرا است. برای مثال، این مسئله بطور مسلم و غیر قابل

و خفه می کند، سهم می باشند. کسی نمی تواند ضد امپریالیسم باشد و در عین حال بکوشد مشکل بدهی خارجی را از رقابت جهانی میان ابر قدرتها برای کسب همزمنی جدا کند؛ چنین کسی نمی تواند اینطور بنمایاند که نسبت به این رقابت بی تفاوت و از آن برکنار است، این معنایی بجز خدمت به آن ندارد. بالعکس باید با این رقابتها، ساخت و یا ختیاوستیزه - جوشیهای امپریالیسم یانکی و سوسیال امپریالیسم شوروی به مخالفت برخاست و آنرا محکوم کرد؛ اینان بآدمان زدن به جنگهای ضد انقلابی در قسمتهای مختلف جهان، بویژه جهان سوم، رابه فلاکت و بدبختی بیشتری می رانند و در همان حال که دارند خود را برای جنگ - سوم جهانی آماده می کنند؛ بارخ کشیدن بمبهای اتمی شان می کوشند که ستمدگان را به رعب و وحشت انداخته و آنها را از مبارزه انقلابی بازدارند. و همچنین کسی نمی تواند ضد امپریالیسم باشد و در عین حال دیگر امپریالیستها، بالاخص (در این مورد) امپریالیستهای اروپایی را برای بسرون رفت از فقر جهان به کمک بطلبند، و یا در روپا و انتظار آن باشد که خود ابر قدرتها آنها را درک کرده و مورد حمایت قرار دهند. زمانی که از خدمت به انحصاراتی مانند اکسیدنتال یا برسیست - شناختن و پرداخت بدهی خارجی کشور تحت بهانه "احترام به تعهدات" صحبت می شود، و یا وقتی که گارسیا بخاطر معسوق ماندن کمکهای نظامی (کمکهای که هدفشان تعلیم افسران جلادی مانند هورتادو و امثالهم است) در مورد "تجاوز امپریالیستی" هنگامه پیامی کند، ماسک دروغین ضد امپریالیستی از چهره اش برداشته میشود. (مور تادو سروانی که تحت برنامه "کمکهای آمریکای تعلیم دیده و مسئول بگیر و ببند و قتل دهقانان اکومارکا در سال ۱۹۸۵ می باشد - ج.ب.ف.) شریکان "ضد امپریالیست" گارسیا، از رؤسای انترناسیونال دوم و فیدل کاسترو گرفته تا چپ متحده سردمداری بارنتس، باجیغ و داد برای دریافت بیشتر چنین "کمکی" همدا شدند. بعد از این همه سرو صدا گارسیا بالاخره خاتمه دیر کسرد پرداخت بدهی‌ها و برنامه "کمک نظامی" جهت تعلیم افسران برای قتل عامی دوباره را پذیرفت. گارسیا علیرغم قسول بر طمطراقش مبنی بر تجدید باز پرداخت

که مادری آن هستیم... (اکتبر ۱۹۶۹) این سخنان به چه معناست؟ باین معنا که حکومتهای مختلف بیرو، خواه از طریق کودتا بر سر کار آمده باشند یا از طریق انتخابات، با همین مشکلات روبه رو بوده اند و همسال است که همین اظهارات را تکرار میکنند. اینها طی تمام این مراحل در پی هیچ چیز نبوده اند مگر بسط جامعه بر و وسیله توسعه سرمایه داری بوروکرات و تغییر تدریجی نیم فئودالیسم در چارچوب تحمیل شده توسط امپریالیسم (عمدتاً امپریالیسم یانکی) هریک از اینها با شرایطی خاص مواجه بوده و به اختلافات خاصی پیاده اند، اما همه برای حفظ و دفاع از دیکتاتوری ماک - بوروکرات، یعنی دولت بیرو، جدوجهد کرده اند.

بطور کلی اینها بنیانهایی هستند که پیام ژوئیه ۱۹۸۵ گارسیا برویش استوار بوده که باتکیه بر آن "دولت خلقی، ملی و دمکراتیک" بنا شده و اعمال کابینه اش را هدایت می کند.

"دولت ملی" خود اعلام کرده. گارسیا در مقابل سازمان ملل گفت: "ما میدانیم برای پیشبرد انقلاب دمکراتیک باید ضد امپریالیستها باشیم." اما ضد امپریالیسم بمعنای دفاع از "ملت در مقابل ساختار انحصارگرانه چند شرکت" نیست، بلکه بمعنای نبرد مستقیم با انحصارات می باشد که بنیانهای اقتصادی امپریالیسم را تشکیل می دهد؛ اینها متضاد با التقات به بزرگترین شرکت نفت جهان یعنی شرکت نفت اکسیدنتال است (که با بستن چندین قرارداد به آن ابراز لطف گردیده است). کسی نمی تواند خود را ضد امپریالیست بنامد و در عین حال ادعا نماید که مشکل بدهی خارجی (یکی از سختترین و مشخص ترین مشکلات که عمدتاً گریبانگیر کشورهای عقب مانده است) مسئله "رابطه میان فقر او انیا" یا "میان شمال و جنوب" است. همه ما میدانیم. ولین گفت. مسئله مرکزی (و اوصاف متمایز) امپریالیسم صدور سرمایه است، و تجلی کار آن اکثر انگلی آن زندگی از طریق "سفته بازی" می باشد. این (قرض) نمونه ای قاطع و تکان دهنده از رابطه بین کشورهای تحت ستم و کشورهای امپریالیستی است که کشورهای تحت ستم را استثمار کرده و شیره جان شان را می مکد - در حالی که گارسیا تلویحاً می گوید که ملتهای تحت ستم در مسئولیت برای بدهی‌های عظیمی که آنها را خسرد

انکاری در اطلاعات داده شده برسرقتل-
 عام ۱۹ ژوئن اسیران جنگی هویدا است.
 تضییقات غیرمستقیم و بی شرمانه و
 ظالمانه ای علیه معدودی رسانه گروهی که
 از کنترل حکومت می گریزند اعمال می-
 شود، سانسور و تعقیب روزنامه ال نووو و
 NUEVO و برخی برنامه های تلویزیونی
 نمونه های روشنی هستند. علاوه، بیانیست
 سؤالی را مطرح کنیم: چه وقت روزنامه -
 ای یایکی از وسایل ارتباط جمعی بغیر از
 ال نووو و "ایکس" با چاپ اطلاعیه ای در
 محکومیت تعقیب، شکنجه، ناپدید شدنهای
 قتل عام مردم موافقت کرده است؟ اما
 آزادیها و حقوقی که مردم بدست آورده اند
 و به قانون تحمیل کرده اند راضی نتوان
 صرفاً به آزادی عقیده و بیان تنزل داد.
 حق حیات و تأمین جانی، آزادی اندیشه و
 بیان، مصونیت خانه و نامه ها، حق تجمع،
 تشکل و اعتصاب، امنیت شغلی و منافع
 اجتماعی، و غیره، و همچنین حق کفن و دفن
 مرده خود - آیا حتی یکی از اینها تحت
 به اصطلاح "دولت دمکراتیک" در این کشور
 محترم شمرده می شوند؟ تازه نامی از
 اعلام حکومت نظامی و حالت فوق العاده
 و هر اقدامی که "دفاع از نظم قانونی" مقدس
 آنها می طلبد نمی بریم، و مادر رابطه با
 "قاضی عدالت" بودن دولت کافی است
 نظر نژوده های پسر در این خصوص خواسته
 شود: کارگران سیما، موراکو، معدنچیان
 کاناریا و یاسکو، اعضای اتحادیه های
 CITA و معلمین، پزشکان، کارگران نیشکر -
 سراسر کشور، مردم یونو، کوزکو و سان -
 مارتین و ساکنین حمیرا آبادهایی مانند
 کاراکای. در این جا از آنچه این "قاضی
 عدالت" در اکوامارکا، لوریکانجو و قتل عام
 اخیر در سه سنگردرخشان نبرد انجام داد
 می گذریم، و از فریاد جنون آمیز کارسیا
 که "یس است!" از دست مبارزه
 کارگران "صبرم تمام شده است" سخن
 نمی گوئیم. و از سرکوبهای کارگران به
 وسیله حکومت آپرا از زمان بروی کار -
 آمدنش چیزی نمی گوئیم. تمام اینها بخشی
 از سیاست "برقراری مجدد نظم ملی و
 برگشت به اصل اتوریته" می باشد، یا همان
 گونه که او در پیام ۱۹۸۵ خود گفت، "اگر
 کسانی که گوش شنو اندارند بخواهند همه
 چیز را بهم بزنند، نظم دولتی با استناد به
 قانون قاطعانه آنها را مجازات خواهد
 کرد... افعال و سستی به بی نظمی دامن
 می زند، بدین خاطر قاطعیت و سرسختی

حاکم خواهد شد."

آنچه شایسته توجه خاص است این
 ادعای باشد که دولت "بخاطر ساختار
 سازمانی اش اساساً دمکراتیک" است.
 دولت پسر و بعنوان "نماینده دمکراسی"
 بورژوازی، یعنی دمکراسی پارلمانی
 ارزیابی میشود، اما منظور از یک
 "ساختار سازمانی نوین" چیست؟ بطور
 خلاصه، این بمعنای سازمان دادن دولت
 بر روی خطوط کورپوراتیویستی (۱) است،
 این است هدف واقعی "تمرکززدایی و
 تراکم زدایی"، منطقه گراشی، ایجاد
 کمیته های توسعه، ایجاد خرده مناطق و
 "جماعت های همگانی بمثابة پایه اجتماعی"
 و برنامه "کنگره اقتصادی" (علاوه بر
 تلاشهای سازمان یافته دولت در میان به
 اصطلاح توده های حاشیه ای، در حمیرا آبادها
 و در میان دهقانان منطقه کوهستانی
 "دورنقه آند")، که همه اینها همراه است
 با ایجاد سازمانها و فراسیونهای برنامه -
 ریزی شده در زاغه نشین هانظیر "ریمانا -
 گوی" (Kimanguy) و "موج ایجاد
 "کافه تریاهای خلقی"، "باشگاههای مادران"
 و فعالیتهای دیگر در میان زنان از طریق
 آنچه که آن را "برنامه کمک مستقیم" می-
 خوانند، و چیزی که اخیراً بنام "برنامه
 پیشرفت جوانان" بوجود آورده اند، همچنین
 ایجاد "انجمنهای حرفه ای" غیره، و
 بیونیویسم دوگانه و ویژه تشکیل گروه
 ضربت ویژه بوسیله آپرا بخشی اجتناب -
 ناپذیر از این برنامه و برای بجان هم -
 انداختن مردم است، و چنین نیز شد: برای
 مثال آنچه که در جریان اعتصابات
 معلمان و پزشکان برسر PAIT (حد اقل
 حقوق در طرح حکومت) اتفاق افتاد،
 سازمان این ساختارهای کورپوراتیویستی
 به یک دزک سیاسی فاشیستی پیوسته
 است که تجلی آنرا می توان در بحران
 پارلمانی دید که بطور فزاینده ای قوه
 مقننه راه درون خود می کشد، و نیز زرد
 انکار سیستماتیک حقوق و آزادیها، و در
 اعمال و حرکات مستبدانه آن کارسیا
 مشاهده کرد - قابل توجه تر آنکه نوکران
 نزدیکش او را "پیشوا" می نامند. خلاصه،
 آیا این "دولت دمکراتیک" که برای جلب
 توجه مردم سروصداهای انداخته است،
 وجود دارد؟ نه، مطلقاً خیر. آنچه در حال
 تکوین بوده و تدارک دیده می شود
 جایگزینی دم و دستگاه پارلمانی با نظم
 اجتماعی کورپوراتیویستی تحت رهبری یک

سیاست فاشیستی است که هم اکنون
 بسرعت پیش می رود و وعده تحولات نا -
 میمون آینده را می دهد.

"دولت خلقی" خود اعلام کرده. پیام

۱۹۸۵ چنین می گوید، "لاکن، دولت خلقی
 باید مشکلات عاجل و سختی که کشور با
 آنها روبرو است را حل نماید." امور
 اقتصاد چگونه اداره شده است - آیا در
 جهت منافع خلق بوده است؟ قبلاً در همین
 پیام کارسیا اظهار کرده بود که "من
 بدینوسیله اعلام می دارم، بنا بر وظیفه ای
 که به من محول شده، مایک برنامه چیره -

بندی حکومتی را بنامی کنیم تا نظم
 جدیدی به اقتصاد داده و درگرونی انقلابی
 آنرا به پیش بریم..." (تاکید از ماست)
 کارسیا بلافاصله بعد از بقدرت رسیدن
 یک برنامه اضطراری را به اجرا در آورد
 که صرفاً نسخه تعدیل یافته برنامه
 آلفونسین رئیس جمهور آرژانتین بود.
 دولت اعلام کرد که هدف این برنامه
 چیزی به نام "تنظیم گسترش یابنده"
 است (برنامه آلفونسین مورد موافقت ژ.
 دو لاروزیر رئیس صندوق بین المللی پول
 قرار گرفت و هدف آن جلب توافق
 کشورهای بدهکار با ص. ب. پ بود). این
 برنامه در اکتبر ۱۹۸۵، فوریه ۱۹۸۶ و ژوئیه
 ۱۹۸۶ با لاجبار دوباره تنظیم گردید. بطور
 کلی می توانیم بگوئیم که این برنامه
 بطور فزاینده ای می بایست تعدیل می -
 یافت تا با نیاز توسعه سرمایه داری بورو -
 کرات تحت سلطه امپریالیسم (عسکری
 امپریالیسم آمریکا) که با ضمیمه فتوئالیسم
 پیوند دارد مطابقت پیدا کند و در عین حال
 برای غلبه بر بحران سرمایه داری بورو -
 کرات که از ۱۹۷۴ گریبانش را گرفته
 و "فعال کردن مجدد اقتصاد" تلاش کند.
 برای مدت طولانی، حکومت موفقیت های
 بزرگ "اقتصاد نوین" را شادباش می گفت.
 اما واقعیت، چیز کاملاً متفاوتی از آب درآمد
 و امروز مردی که دعوی ریاست جمهوری
 دارد مجبور گردیده است فراخوانی برای
 "تجدید نظرها" بدهد تا با واقعیتها روبرو
 گردد و از ادعاهای زودرس پیروزی که چند
 ماه فضا را انباشته بود رها می پدید کند.

بگذارید چند نکته را بررسی نمائیم.
 صحیحیهای بسیاری بر سر کاهش شدید تورم
 وجود داشت، اما اکنون روشن است که این
 بلونده بود که با افزایش مکرر تورم و تنزل
 قیمت پول در او آخر حکومتش، به اصطلاح
 "موفقیت" حکومت کنونی را ممکن ساخت.

توده‌ها فرار دادن. اکنون حکومت در جستجوی گسترش تعداد کارکنان به ۱۵۰/۰۰۰ نفر است، که ۸۰/۰۰۰ تن آنها در مناطق کوهستانی و بقیه در سواحل و عمدتاً در لیما خواهد بود. به آسانی می‌توانیم اهداف سیاسی کورپوراتیویستی که در قلب PAIT نهفته است را مشاهده کنیم. بهمین ترتیب باید به حلات سراسری به پرولتاریا و کارگران بطور کلی تأکید نماییم، و بویژه بر روی به اصطلاح قانون "امنیت شغلی" که ناقض قانون اساسی است و راه را برای زائده شدن تعداد عظیمی از کارگران بازمی‌کند انگشت بگذاریم. این مسئله در طرح به اصطلاح "استخدام فوق العاده" حتی بدتر از اینهاست؛ این طرح به موسسات خصوصی دولتی اجازه می‌دهد که تا دو سال پرسنل را با حداقل دستمزد اجیر کنند، و البته مشروط به آنکه به آنها "تمام مزایای در نظر گرفته شده توسط قانون" نیز پرداخت شود، این شامل بیش از دو سوم نیروی کار که بیکار یا نیمه بیکار هستند می‌شود. بدین ترتیب این ارتش عظیم گرسنگان، به معنای انباشت سرمایه انداخته خواهند شد تا بخاطر سود آنان را مانند لیموتا آخرین قطره بچلانند. تمام اینها بدون ذکر تداوم حکومت برای سرکوب اعتراضات کارگران، پراکنده و نابود کردن اتحادیه‌های آنان و مانع اعتصابات شدن است، که همگی در جهت مجبور کردن طبقه کارگر و مردم زحمتکش به پذیرش خرده نانسی است که بطرفشان پرت می‌شود تا مردم زحمتکش با قدردانی از مهربانیهای استثمارگران شان و "دولت خلقی" آنرا بپذیرند.

علیرغم صحبت از همه چیز، به بهداشت و آموزش توجهی نمی‌شود. مضافاً در تخطی از قانون اساسی خودشان، آنان بسیاری کاهش هزینه‌های بهداشتی دولت، خدمات تأمین اجتماعی را با خدمات وزارت بهداشتی ترکیب کرده اند تا به نفع کارگران و مردم زحمتکش ضربه وارد آورند. آموزش نیز دستخوش تجاوز و مقامات آبرائی است تا آنرا تصرف و کنترل نمایند. تلاشهای حکومت برای به کنترل در آوردن مستقیم دانشگاههای دولتی بیان کننده تلاشی بی نهایت مهم برای عملی ساختن یک رویای قدیمی آنها است. به این دلیل است که آنها چند ماه پیش کارزار ضد دانشگاهها راه

برنامه‌های مجل، بویژه در رابطه با به اصطلاح منطقه "دوزنقه آند" وجود داشته است. وامهای بدون بهره ای برای این منطقه اعلام گردید، اما اعتبارها تنها هشت یاده درصد تولیدکنندگان را در بر گرفت و بسیاری از آنها در کوهستانها نبودند. ۸۰ درصد بودجه ۲۲۰۰ میلیون اینتی "صندوق توسعه کشاورزی و تأمین مواد غذایی" نصیب غلاتی می‌شود که در "سواحل" کشت می‌شوند. در واقع منطقه "دوزنقه" تنها ۵۰۰۰ اینتی دریافت کرده است، این مبلغ به تعداد نامعینی از مناطق داده شده که نیمی بسورت پول نقد و باقی بصورت مصالح برای پروژه‌های مناطق بود که از طریق واسطه‌های مرسوم داده شده است. با این برنامه چه می‌توان انجام داد، و برفع چه کسی؟ بطور ساده می‌توان دید که این مصالح به کسی منفعت خواهد رساند که بر آن کنترل دارد یعنی بویژه اعضای حزب آپرا که از کارمجان دهقانان استفاده می‌کنند. باید بخاطر سپرد که طرح تعاونی خلق، در به اصطلاح کارهای منطقه ای، تنها ۲۲٪ از هزینه هایش را خود تأمین کرده و این دهقانان بودند که باقی ۷۷ درصد را خودشان پرداخت کردند. بگذارید یادآوری کنیم که این طرح هنوز دایر است. بعلاوه، ضرباتی که به تولیدات کشاورزی بومی بوسیله افزایش واردات مواد غذایی وارد آمدی بایست بخاطر سپرده شود، و این واقعیت فراموش نشود که این طرح علیرغم تأکیدش بر سروری تولیدات کشاورزی بومی بویژه در مناطق کوهستانی، در اصل در پی کاهش قیمت‌های این تولیدات و اعمال کنترل دولت بر آنهاست.

ما نباید مختصر تا کیدی بر روی PAIT بکنیم، این طرح دیگر نیست که حکومت لاف بسیاری درباره اش می‌زند. PAIT در سال ۱۹۸۵ نزدیک به ۵۰۰۰۰ نفر را، بویژه در لیما و حصارآبادهای اطراف آن استخدام کرد، ۸۰ درصد آنان رازنسان تشکیل می‌دادند، دستمزد حداقل به آنها پرداخت می‌شد که بخش‌بصورت کالا بود. همانطور که خود دولت می‌پذیرد، برنامه فوق الذکر مکمل طرحهای دیگر مشابهی است که در سایر نقاط در جریان هستند، و این بطور اجتناب ناپذیری به بیکاری بیشتر می‌انجامد. اما اضافه بر آن، PAIT شیوه ایست برای سازمان دادن و کنترل توده‌های حاشیه ای و آنها را در مقابل دیگر

خ. ایگنیز بعنوان عضو چپ متحد گفت: "بعد از یک برنامه اقتصادی مانند این، طبیعی است تورم مهار شده یا سقوط کند. همانطور که در خصوص تعدیل سازه‌های سابق شاهدش بودیم." بعلاوه، مهار کردن تورم، که اساساً کودزا است، می‌بایست "دستمزدهای واقعی را بیشتر از آنچه که افزایش یافت افزایش می‌داد." در نتیجه "دولت با مانع از افزایش دستمزدها مانع فعال شدن مجدد اقتصاد گردیده بود." بدین ترتیب بنا بر نظر این نویسنده، حکومت شایستگی هیچ امتیازی برای کاهش تورم ندارد، و در عین حال حکومت دستمزدها و توسعه اقتصادی که بسیار درباره اش صحبت شده را مانع گردیده است.

اگر مشکل دستمزدهای واقعی را تحلیل نمایم خواهیم دید که تا ژانویه ۱۹۸۶ دستمزدها در مقایسه با ژوئیه ۱۹۸۵ تنها بمیزان ۸۹/۴٪ کاهش داشت. بعلاوه باید تا کیدی نمود زمانیکه افزایش دستمزدها در ژوئیه ۱۹۸۵ تصویب شد، "حقوقها بطور عجیبی از دستمزدها فزونی گرفت"، در حالی که کارگران پیمانی افزایش بیشتری نسبت به کسانی که رسمی بودند دریافت کردند - گروه اول ۸/۸٪ و دومی ۴/۹٪ افزایش دستمزد داشت. همانطور که دستمزد واقعی ماه مه - فوریه در صنایع که کارگران آن پیمانی هستند در مقام مقایسه با مؤسساتی که قرارداد رسمی می‌بندند بطور خاص قابل توجه است: ۲۶/۹ درصد در مقابل ۴/۶ درصد! دیدگاه طبقاتی و اهداف حکومت آپرا در این مسئله بیشتر نمایان است. در رابطه با ترقی حداقل دستمزد که حکومت به آن فخر بسیاری فروخت، نکات زیر بایست مورد تأکید قرار گیرد: یک دستمزد ماهانه ۷۰۰ اینتی زمانی که حداقل بودجه ماهانه تنهایی برای غذا ۲۵۸۶ اینتی (واحد پولی در پیرو) است چه معنایی دارد؟ قیمت غذا از ژوئیه ۱۹۸۵ تا ژوئن ۱۹۸۶ چقدر بالا رفته است؟ ۲۱۰/۸٪ و این فقط شامل اساسی‌ترین اقلامی است که مردم معمولاً در شهرها، بویژه در پایتخت مصرف می‌کنند. بدون در نظر گرفتن شیر، نان، شکر و برنج که تحت قانون کنترل قیمت‌ها بوده و هر چند دولت یکبار در بازار ظاهر و ناپدید می‌شوند.

در روستاها چه رخ داده است؟

انداخته و آنها را "مرکز تروریسم" نامیدند. تمامی اینها باید کاهش ۵۰۰ میلیون دلاری درآمدهای صادراتی و افزایش واردات را افزود که به یک کسری موازنه تجاری کشید که در ماه ژوئن آغاز گشت، و به همراه آن کسری ارز خارجی که از فوریه آغاز گشته وجود دارد. علاوه بر این، علیرغم انکارهای حکومت یک کسری بودجه فزاینده وجود دارد که همیشه در این کشور به مردم آسیب رسانده است، و البته تمامی اینها بر مشکل رشد یابنده بدهی خارجی اضافه می شود. اما باید ایدمان داشته باشیم، زیرا پیامی که ذکرش رفته است می گوید: "غذا یکشنبه فراهم نمی شود... بهمین طور دستمزدها... اما بهر حال یک حکومت خلقی از استحکام بخشیدن به اخلاقیات ملی که می بایست بوسیله نیروهای پلیس کشور پاسداری شود شروع می کند." ما این "اخلاقیات" را شاهد بوده ایم - سازماندهی مجدد پلیس بهترین نمونه آن است.

تمام این مسائل گارسیا را بدانجا کشاند که در پیام ژوئیه ۱۹۸۶ اخیرش بگوید: "سال سختی بوده است. ناراضیها و مشکلاتی وجود داشته... اما آقای محترم حقیقت این است که سال سختی نبوده است و سال آینده نیز سخت خواهد بود... با این وجود، مادر طول دوازده ماه گذشته در رابطه با پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی، و مهمتر از همه در رابطه با رشد شکیبایی ملت پیشرفت کرده ایم." (تاکید از ماست).

خلاصه، آیا این یک "دولت خلقی" است؟ آیا این دولت در خدمت توده های خلق است؟ مطلقاً خیر. این صرفاً همان دیکتاتوری طبقاتی طرفدار امپریالیسم، ضد دموکراتیک و ضد خلق است، نشخوار ایده های کهنه، همان شراب کهنه در بطریهای نو، و عوامفریبی بی پایان است که همه در خدمت کوریوراتیویزه کردن جامعه پروتخت رهبری سیاسی فاشیستی که قادر است در سهایی از اجداد بومی خود را بیرون بکشد.

قتل عام اسپران جنگی در سنگرهای درخشان نبرد
علیرغم تمامی ملاقاتهای میان ک م ب ح (کمیسون ملی برنامه ریزی حکومت CUNAPLAN) آیرا و سران ارتش و همه مشاوران نظامی و لاسکوئی، حکومت ارتجاعی آیرا هنوز به اصطلاح "استراتژی نوین جنگ با خرابکاری" خود را به اطلاع عموم نرسانده است. آنچه آنها بوضوح انجام

داده اند ادامه استراتژی قدیمی است که در بخش نخست مورد تحلیل قرار گرفت. در نهایت آنها اختیارات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بیشتری به نیروهای مسلح می دهند، دست آنان را برای پیشبرد جنگ ضد انقلابی بازمی گذارند، جنگی که اکنون با کمک پلیس علیه جنگ خروشان خلق پیش برده می شود، جنگ خلقی که در حال گسترش بوده و گسترش خواهد یافت. حکومت کنونی نخست سعی در نادیده انگاشتن جنگ خلق نمود، اما این جنگ با قتل عام در اکومارکا در مقابل حکومت منفجر شده، سپس حکومت با برکناری رئیس ستاد نیروهای مسلح سعی نمود از زیر بار مسئولیت این کشتار بگریزد. اما این کارشان مضحک بود، زیرا تصمیم اخراج او یک هفته قبل گرفته شده بود، علت برکناری نیز اختلاف عقیده بر سر ورود سربازان یانکی به منطقه جنگلی بود، و سایر تغییرات حاصله نیز تحت توجه خود فرماندهی نظامی اتخاذ شده بود. گرچه باید بخاطر آورد که چند روز قبل از قتل عام اکومارکا، ژنرال خاراما که آن زمان رئیس منطقه نظامی دوم بود، در آیرا کوچو بصری برد و بوسیله ۵ ژنرال و هشت سرتنگ و سرهنگ دوم همراهی می شد. آنها در آنجا چه می کردند؟ مسلمانلی کردن طرحی که بوسیله شورای دفاع ملی بریاست خود گارسیا تصویب شده بود. آنها علیرغم تمام شواهد در رابطه با تحقیقات پیشنهادی با شکست روبه رو شدند، و همچنانکه خواهیم دید "فورتادو" و آرتازا، این قتل عامگران جانی، پاداش گرفته و ماندند "قهرمانان دموکراسی" مورد حمایت قرار گرفتند. بدین ترتیب اخراج و تحقیقات دوروی یک سکه بودند، مانوری که بویژه بطور هدفمند در خدمت ساختن

چهره ای بین المللی از "آقای رئیس جمهور مطابق با قانون اساسی، فرمانده کل نیروهای مسلح و پلیس" بود، او مانند طاووس پرهیز کاری در مقابل سازمان ملل خرامید و گفت: "احترام منسبت به زندگی و حقوق مردم اعتبارنامه دموکراتیک را تشکیل می دهد که مابه جهان ارائه می دهد. هیچ چیز شکنجه، ناپدید شدن و اعدام های دسته جمعی را توجیه نمی کند. وحشیگری رانی توان با وحشیگری پاسخ داد." بگذاردیم، گفتار و کردار او را با هم مقایسه کنند! این سخنان مطابق است دارد با آنچه که او در ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۵ در مقابل

به اصطلاح "کمیسون صلح" گفت. او سعی در انجام چه کاری دارد؟ او چه کسرد و عاقبت کارش بکجا کشید؟ او کشتی شکسته ایست که بعنوان یک پای قتل عام ماه ژوئن، مرتباً آب بدون آرزو نفوذ می کند. رهبری چپ متحد که مؤدبانه طی مذاکره، قول عفوی برای پیروان زندانی خود گرفته بود، هنوز منتظر است تا گارسیا بقولش وفا کند.

سهس قتل عام اکتبر ۱۹۸۵ لوریگانچو رخ داد. بعد از این واقعه حکومت ارتجاعی آیرا یک نمایش خنده آور درباره یک "محاصره توده ای سندریستهای" فرضی در یوچیگو و کورازون - پاتا، در استان لامار در بخش آیرا کوچو برآه انداخت (مطبوعات پروا عضای ح. ک. پ. را سندریست می نامند. ج. ب. ف. - رسانه های گروهی حتی خبر از ملاقات "فرمانده کل" و "رهبران محاصره شده" دادند، آنها اعلام کردند که گارسیا این رهبران را در کاخ ریاست جمهوری بحضور پذیرفته، و جریان ملاقات بخاطر آنچه که "دلایل امنیتی قابل درک" نامیده شد، از دور فیلمبرداری شده تا کسی نتواند چیزی بشنود و کسی را ببیند. اما زمانیکه بیانات افسر تفنگدار دریائی که در عملیات آغازین شرکت داشت برملا شد، این طرح ناشیانه سرعت مفتضح شد: "خود افسر" زمانیکه بوسیله این خبرنگار مصاحبه شد "توضیح داد که تعداد صد نفر ادر درگیر این واقعه، از جمله مردان، زنان و کودکان به میل خود به پایگاههای نیروی مسلح در کورازون - پاتا و یوچیگو نیامدند، بلکه تفنگداران دریائی آنها را از اطراف بلندبهای کوهستان جمع آوری کرده و سیر، به این اردوگاهها انتقال داده شدند. وقتیکه از ستوان آتی بال پرسیده شد که آیا آنها در زمان محاصره اسلحه حمل می کردند بیانه او پاسخ منفی داد." گزارش لا ریویلیکا (مورخه ۲۵ اکتبر ۱۹۸۵)

(تاکید از ماست) این بود شوخی فریب - آمیز معروف "محاصره".
با این وجود، این طرحها، عملیات، قتل عامها و نمایشهای مضحک بخشی از تدابیر آیرا علیه جنگ خلق است. از شماره ۱۸ مه ۱۹۸۵ روزنامه ناسیونال نقل قولی می آوریم، "آیرا می خواهد در طول صد روز اول حکومتش تروریسم را درهم شکند. این یکی از اهداف برنامه فوق العاده بوده و بخشی از برنامه سراسری آیرا برای حکومت است، برنامه ای که بوسیله

کمیسیون ملی برنامه ریزی حکومت
GUNAPLAN بدقت طرح ریزی و
تصویب شده است. "ما همه چیز یعنی،
تمامی مانو رها" اهداف "با آغاز پیورش
غران و نوین جنگ خلق دریایان آنسال،
در مقابل آنان نقش بر آب شد. خودستاد
مشترک، بسرکردگی فرمانده نیروی زمینی
یعنی ژنرال گیلرمو موزون آر و ناتکی،
فرمانده نیروی دریادارویکتور نیکولینسی
و فرمانده نیروی هوایی ژنرال لوئیس
آبرام کارالیرینو و مشاورانشان همه
مجبور گردیدند، در اواخر فوریه ۱۹۸۶ برای
چند روز به آباکوچو سفر کنند. چرا؟ اساساً
برای فرموله کردن برنامه‌های جدید که
آنزمان بوسیله شورای دفاع ملی گارسیا
تصویب گردید. بدین ترتیب عملیات
جدید بویژه در منطقه فرماندهی سیاسی -
نظامی پنجم آغاز شد. همانطور که در بخش
نخست مشاهده نمودیم، جنگ انقلابی باز
هم پیشرفت کرد و به سختی و باخشونت به
خود پایتخت ضربه وارد آورد.

قتل عام ژوئن ۱۹۸۶ را باید در این
چارچوب کلی و طرح‌های خاصی که یک
یکسال پیشتر پخته شده بود دید، به‌مچنین
باید نزدیک بودن اولین سالگرد حکومت
آپرا و کنگره برنامه ریزی شده به
اصطلاح "انترناسیونال سوسیالیستی"
را در نظر گرفت؛ گارسیاسعی نمود از
"انترناسیونال سوسیالیستی" بعنوان سکوی
پرش استفاده کند و چهره‌اش را بعنوان
یک "رهبر جهان سوم" مطرح سازد، و برای
استحکام موقعیت بین المللی حکومتش
سعی نمود شکستهای سیاست داخلی و برنامه-
های نظامی و عقبگرد هائیکه در سیاستهای
بین المللی اش متحمل شده بود را خنثی
کند. علاوه بر این چارچوب، تشدید
تحریکات مداوم علیه اسپران جنگی در
جریان بود که در ضدیت با توافقاتی
که زندانیان به حکومت بلونده و خود
حکومت آپرا در ۲۱ اکتبر ۱۹۸۵ تحمیل
کرده بودند، قرار داشت. این توافقات
آنان را به عنوان "زندانیان مخصوص"
برسمیت شناخته و حقوق آنان را بگونه‌ای
که توسط قوانین بین المللی ضمانت
گردیده و بوسیله دولت و قانون اساسی
پرو و قوانین مربوطه اش تأیید گردیده
تصدیق می کند. این اسناد و حقوق حاصله،
از طریق مبارزات استوار و سرسختانه
بدست آمد و از آنها دفاع شد، در واقع هیچ
راه دیگری برای بدست آوردن آنها

نمی‌توانست وجود داشته باشد. همچنین این
تحریکات شامل تاخت و تازهای نیروی
دریائی درال فرونتون و پروانهای شناسایی
بر بالای زندان بود، تحریکات دیگری
علیه خانواده ها و هواداران اسپران جنگی،
تهدید به مرگ و کتک زدن زندانیانی که
بدادگاه برده میشدند نیز در جریان بود.
بعلاوه، دوباره کارزاری برای انتقال
زندانیان به اردوگاه زندانیان
کانتوگرانده برای افتاد و مقامات زندان
سخنان تحریک آمیزی درباره آن گفتند.
پارلمان قانونی تصویب کرد که بموجب
آن زندانیان باید به زندانهای محل
سکونت خودشان انتقال یابند، اما گارسیا
اجرای آنرا به تعویق انداخت. با باخاطر
سپردن همه اینها به آسانی میتوان مشاهده
نمود که طرحی برای قتل عام گسترده وجود
داشت که میخواستند آنرا به رهنحو می‌کنن
عملی سازند. حکومت آپرا و نیروهای
مسلح ارتجاعی در انتظار بهترین لحظه
مناسب سیاسی برای انجام آن بودند، تا
به این ترتیب به اصطلاح "دمکراسی" و
حکومت آپرا، بویژه گارسیا را تحکیم
کرده و ضربه سنگینی بر جنگ خلق وارد
آورند. بر این زمینه سیاسی حاد مبارزه
طبقاتی و رشد مبارزه مسلحانه به رهبری
حزب و بطور کلی مبارزه میان انقلاب و
ضدانقلاب (مبارزه ای که عمدتاً به -
نیروی سلاح، شش سال است جریان دارد)
بود که زندانیان بپا خاستند. دولت
ارتجاعی پرو تحت رهبری سیاسی گارسیا،
حکومت او و نیروهای مسلحش ویلیس پاسخ
قلع و قمع کننده ای به آنها دادند که
سبب واکنش جهانی و محکوم کردن
کردن سراسیمه این قتل عام وحشیانه
شد. برستیز بین المللی گارسیا که بسیار
درباره اش هیاهو راه انداخته شده بود
مانند قلعه شنی فروریخت، این مسئله تا -
کنون در داخل کشور جدیدترین بحران
حکومت آپرا را بوجود آورده است، قتل -
عام تضادهای خود ارتجاع را شدت بخشیده
و بویژه نهادهای سیاسی، از جمله چپ متحد
را در هم پیچید. رئیس آپرائی ج. م.
یعنی بارنتس بپایشهادیک "جبهه متحد
علیه تروریسم" مانند تحریک جرم عمل
کرد، و توده‌های مردم را تکان داد.
محکوم کردن این حرکت از سوی مردم
هرگز فراموش نخواهد شد. بدین ترتیب
این جنایات و قتل عامگری مکرر بی -
شرمانه سبب محکومیت جهانی و بحرانی
سیاسی شده که فرو نخواهد نشست، بحرانی

با انعکاسهای دراز مدت.
در ماه ژوئن حزب کمونیست برو
اعلامیه زیر امن‌تشر کرد.

پرولتاریای همه کشورها متحد شوید!

روز قهرمانی

دولت ارتجاعی حزب آپرا از روز
نخست، با جای پای دولت پیشین نهاد و
سیاست قتل عام علیه جنگ خلق رایبشه
کرد. دولت آپرا تلاش کرد تا با حمایت و
یاری و عوامفریبی بی حد و حصر اپورتو -
نیستهای پارلمان‌تاریست بر جنایات خود
سرپوش گذارد، جنایاتی که پلیس و نیروهای
مسلح در آکومارکا، اومارو، بلاویستا، لولا -
پامیا به انجام رساندند، گواه روشن این
امرند.

ارتجاع که افکار پلیدی علیه
زندانیان جنگی در سمری پرو را ند، قلع و
قمع جمعی آنان را برنامه ریزی نمود. این
توطئه مشخصاً در چهار اکتبر سال گذشته
به قتل فجیعانه و ناچوان مردانه سی جنگجو
در زندان "لوریگانجو" انجامید. مسلماً این
جنایت شوم بی پاسخ نخواهد ماند. خلق
قهرمان با دست خود عاملین این جنایت را
به کیفر خواهد رساند.

هیجدهم ژوئن ۱۹۸۶، زندانیان جنگی
درال فرونتون، لوریگانجو، و کالائو علیه
جنایاتی که در راه بود، بپا خاستند، آنها در
دادگاه و در مقابل مسئولین به افشای قتل
عامی که دولت و نیروهای مسلحش تدارک
می دیدند، بپا خاستند. زندانیان جنگی در
حمایت از انقلاب و برای دفاع از جان
خویش بپا خاستند و بیست و شش خواسته
برحق و مستدل را مطرح کردند.

نوزدهم ژوئن دولت ارتجاعی حزب
"آپرا" به رهبری "آلن گارسیا" نمایش
مسخره با اصطلاح "کمیسیون صلح" را برآه
انداخت و آنگاه عملیات پلیس قلع و قمع
را بایسیج نیروی زمینی، دریائی، هوایی و
پلیس تحت فرماندهی مشترک، جهت انجام
وحشیانه‌ترین قتل عام، یعنی کشتار صدها
تن از فرزندان خلق، جنگجویان چریک،
آغاز نمود، یک بار دیگر چنگال خود را به
خون جوشان فرزندان خلق آغشته کرد.
بگذار آلن گارسیا و کابینه اش، فرماندهی
مشترک نیروهای مسلح ویلیس بر این ننگ
ماندگار سرپوش نهند، خلق هرگز از این
جنایت را فراموش نخواهد کرد، و عاملین
آن را به کیفر خواهد رساند.

جنگجویان "ارتش چریکی خلق"،
زندانیان جنگی، با شعار "شورش برحق

است "قهرمانانه و شجاعانه جنگیدند و سر- فصل تازه ای در شجاعت، شهامت و قهرمانی گشودند. آنها سرمشقی برای تاریخ شدند. تنها جنگ خلق می تواند چنین نمونه‌هایی را تقدیم تاریخ کند.

نوزدهم ژوئن برای همیشه بعنوان "روز قهرمانی" به ثبت رسید. خون ایسن قهرمانان، توان انقلاب را فزون‌تر بخشید و آتش آنرا شعله و ترساخت. خون آنان همچون پرچمی عظیم در اهتزاز است، و ندای فتح نهائی و ناکزیر جنگ خلق را بابانگی راسا می دهد.

مرگ پرافتخار زندانیان جنگی در میدان نبرد، با خونهای درهم آمیخته که پیش از این نیز بر زمین ریخته شده است. ماکونیستها، جنگجویان و فرزندان خلق، اراده خلل ناپذیر خود را مبنی بر ادامه راه درخشان آنان اعلام می کنیم. ما جنگ خلق را تحت پرچم ظفر نمون مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم جهت خدمت به انقلاب جهانی تابدا نجا که "مشغل خاموشی- ناپذیر کمونیسم بر سراسر گیتی پرتوافکن شود، سربلندتر از همیشه به پیش می بریم. افتخار بر قهرمانان جانباخته!

زنده باد انقلاب!

کمیته مرکزی

حزب کمونیست پرو، ژوئن ۱۹۸۶

بعلاوه، ما باید همچنان سعی نمائیم که حقایق آشکار شوند و واقعیتها برای تاریخ بگونه ای ثبت شوند که بواقع رخ داده اند، همانطور که هر کسی می تواند شاهد باشد، و قایمی که مامشاده نموده ایم هم اکنون بخشی از تاریخ ماست و باید مطمئن شویم که آنها دست بدست گشته و بطور روشنی برای نسلهای آینده حفظ شوند. در وهله نخست مسئله اینست که مسئولیت آلن گارسیا، رهبری حزب آیرا، کابینه، ستاد مشترک و نیروهای مسلح و پلیس بطور کامل روشن شود. آشکار است که مسئولیت سیاسی عمدتاً بر عهده آلن گارسیا می باشد که علاوه بر عمل کردن بعنوان رئیس جمهور، فرمانده کل نیروهای مسلح نیز هست، او و کابینه اش بود که قلع و قمع را هدایت کرد، قلع و قمعی که عمدتاً بوسیله نیروهای مسلح و تحت رهبری ستاد مشترک و با کمک پلیس انجام گرفت.

دوم، رهبری چپ متحد و پیروزه بارنتس، مردی از آیرا که آن سازمان را رهبری می کند، نیز مسئول هستند. بطور خاص

شهردار و بخاطر فرار خوانش برای باصلح بیک "جبهه متحد علیه تروریسم" همدست آنان بوده و بطور انکار ناپذیری به تدارک قتل عام کمک کرده است.

سوم، گفته میشود که به رهبران احزاب سیاسی و کلیسا موقعیت و تدابیری که می- بایست اتخاذ شود را اطلاع داده بودند. بنا - بر این سؤال اینجاست که آنها چه کردند؟ آیا سکوت آنان دلالت بر شرکت ضمنی و در برخی موارد همدستی ندارد؟

چهارم، تحریفات مکارانه و اشارات تنفر انگیز مطبوعات و رادیو و تلویزیون - ناروا بودند. در میان اینها، هفته نامه "آمونا" موجب شگفتی و تنفر شده است. چنین تحریفات و اشاراتی به مردم خدمت می- کند یا به ارتجاع؟ هر چه که اختلافات و مواضع مخالف باشد باز می تواند ایسن پلیدی زنده را توجیه کند، زیرا که بهر- حال مسئله بر سر رزمندگانی است که جان خود را برای ایده‌هایشان فدا می کنند و حداقل چیزیکه سزاوارش هستند احترام از سوی انسانهای شریف می باشد.

پنجم، این قلع و قمع بطور انکار- ناپذیری واقعه ای مهم در مبارزه طبقاتی این کشور است و انعکاسات آن بزرگترین بحران را تاکنون برای آیرا بهمراه آورده است، و تلاطم سختی را در داخل و خارج از کشور سبب شده است. این مسئله حاکی از ضعفی است که بر نظام اجتماعی مستولی شده و نشان دهنده نیازی چون و چرا به سرنگونی تمام و کمال آن است، مهم نیست سرنگونی آن چقدر طول می- کشد، زیرا تاریخ حکم آنرا صادر کرده است، بعلاوه، بیسیار افشاگرانه اینکه قتل عام فوق الذکر ماسک "ملی"، "دمکراتیک" و "خلق" ساخته شده بوسیله آیرا و رئیس- جمهور قلابی را از هم درید و ماهیت همه چیز را برای تمامی کسانی که خواهان دیدنش بودند، بنمایش گذاشت - راه فاشیستی و کورپوراتیویستی که حکومت آغاز کرده می خواهد ادامه اش دهد.

بالاخره، عملیات مسلحانه ای که از ۱۹۸۰ آغاز گشته بروشنی نشان می دهد (اگرچه برخی به هر دلیلی ترجیح می دهند آنرا نادیده بگیرند) که یک جنگ خلق قدرتمند و روشدیابنده بمثابه تجلی سوزان مبارزه طبقاتی در حال پیشروی است که بوسیله توده هانتقویت و حمایت می شود؛ حمایت توده ها از جنگ خلق غیر قابل انکار است، زیرا بدون آن پابرجائی جنگ خلق

غیر قابل توضیح می باشد. این جنگ خلقی است به رهبری حزب کمونیست پرو، که پیرو مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است، همان ایدئولوژی همیشه پیروز پرولتاریا است که بعنوان بخشی از انقلاب جهانی در خدمت رهایی پرولتاریا و توده مردم است. قتل عامی که در سنگرهای درخشان نبرد ال فرونتون، لوریگانچووال کالانوعلیه - اعضای حزب، رزمندگان ارتش چریکی خلق و فرزندان خلق که در کنار ما می- جنگیدند صورت گرفت بخشی جدائی- ناپذیر از جنگ خلق، ستونی از این جنگ است. آنان با شورش خود سند تاریخی آفریدند که ماهیچه از آن بعنوان روز قهرمانی یاد خواهیم کرد، سندیکه بر رویش همراه اسامی دیگر، نامه ای فراموش- نشدنی رفقا، دیوید خاویر گواراتورس (آله - خاندرو) و ویکتور فلیپ ویدال مارینو (خوزه) حکاکی شده است.

ما بعنوان سابقه این قتل عام باید مبارزات مختلفی که در سنگرهای درخشان نبرد روی داده را مورد توجه قرار دهیم. در این خصوص ما بر روی چند مورد تاکید می- کنیم، مبارزه مشترک ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۵ که در آن اولین موافقتنامه امضاء شده بدست آمد، قتل عام ۴ اکتبر همانسال و بلافاصله کشتار ۲۱ اکتبر که دومین قرار داد با حکومت آیرا بیرون کشیده شد. بمثابه فاکت، به تاریخ نگاری مناسبی از حوادث ۱۸ و ۱۹ بر روی حوادث لوریگانچو خواهد بود. بدون هیچگونه کوچک شردن اهمیت خاص ال فرونتون، افشای آنچه که در آنجا روی داد نیز دارای اهمیت فراوان می باشد؛ لایوشانی حوادث ال فرونتون بمعنسی پنهان کردن مسئولیت نیروی دریایی خواهد بود؛ نیروی دریایی نهادهای است که قتل عام شیطانی را عملی ساخت که سفاکانه امروز با ناپدید کردن اجساد قهرمانان به خاک و خون کشیده شده به این سیاست ادامه می دهد. ما علیرغم تلاشهای ارتش برای سیریل ساختن گارد رئیس جمهوری بر مسئولیت آن در لوریگا - نچو تاکید می کنیم؛ گارد جمهوری شریک جرم است اما مجرم اصلی نیست. همچنین پسندیده است به اعلامیه‌های امضاء شده توسط مقامات قضایی و پارلمانی اشاره شود، آنان در ابتدا قدمهایی در رابطه با وضعیت برداشتند فقط برای اینکه از آن

درو رو را بدنام کند. ما به همین ترتیب - کارلوس آندرس پرز، این متکبر دست - آلوده بخون را تقبیح می کنیم، او مانند پیشینیان خود برای درهم شکستن مبارزه مسلحانه مردم ونزوئلا آتش و شمشیر بکار برد، و امروز به هیبت یک دمکرات درآمده و مدافع بزرگ کارسیا و حزب آپرا گردیده است. بدین ترتیب با اصطلاح "انترناسیونال سوسیالیستی" با تلاش برای پنهان کردن قتل عام ماه ژوئن، تنها به حمام شنا کردن در خون پرولتاریا و مردم ادامه می دهد؛ و این بار شاهد حمام کردن آنان در خون مردم و پرولتاریای پسر، و صدها تن از فرزندندان آنان که وحشیانه قلع و قمع شدند هستیم؛ اما آنان با انجام چنین عملی کنگره خودشان را تحلیل برده و تخریب کردند، کنگره ای که در بحبوحه تلاطمات و تکانها ناشی از قتل عامی که سعی در پنهان کردنش نمودند برگزار گردید، بدین ترتیب تضاد های داخلی آنان حدت یافت، تا آنکه نیمه شب در میان سردرگمی ناشی از تغییر موضوعات بحث، کنگره بدون هیچگونه نتیجه تعطیل شد و نشستها بتعویق انداخته شد و علیرغم نگرانیهای هزاران سرباز و پلیس از مقر جلسات، کنگره بطور زودرسی متوقف گشت. بدین گونه شورش و کشتار منتج از آن یک بار دیگر به کنار زدن ماسک تاریخ طولانی و سیاه "انترناسیونال سوسیالیستی" لجن خدمت نمود؛ این یک درس جدید، خونین و تکان دهنده بود که ماهیت طرفدار امپریالیسم و ارتجاع بودن این "انترنا - سیونال" را آشکار می سازد.

کارسیا بعد از این قلع و قمع سعی نمود در ستان خون آلوده یک تشدنی خود را بشوید و چهره اش را با تبلیغات عظیم در روزنامه های مهم جهان بازسازی نماید؛ این تبلیغات هشت میلیون دلار برای مردم پرو هزینه داشت، اما بدون هیچ سودی برای کارسیا. امروز او تلاش را ادامه می دهد و بطور مفتضحانه نسو میداند ای در "مصاحبه های" نشریات خارجی مانند "ال - ناسیونال" کاراکاس دروغ می گوید؛ او در مصاحبه با ال ناسیونال گفت: "خبر در ال فرونتون تفنگداران دریایی با ایجاد انفجار تنهایی خواستند یک شکاف بوجود آورده ناراهی برای بیرون باز شود؛ او در اشاره به آتش کشیدن بسوی اسپران جنگی در لوریگانچو گفت: "ما آنرا تقبیح کردیم. صدها نفر را بخاطر آن جنایت دستگیر کرده ایم و هم اکنون انسان در

سری برخوردار کرد و سپس بررسی آنرا تا دوره آینده پارلمان بتعویق انداخت. نقش احزاب مختلف که به کمیسیون دایمی تعلق دارند بسیار افشاگرانه است، بویژه نقش چپ متحد که سنداراه شده آن به کمیسیون، کسانی را محکوم می کند که در دفاع از انقلاب و جانشان بیخاستند و با حقوق بازماندگان آنان بمتابه موهبت انساندوستانه ای برخوردار می کنند که آنان می بایست برایش گدایی نمایند.

بالاخره ما باید در پیشگاه پرولتاریا و خلقهای جهان نقش لجن آلوده اصطلاح "انترناسیونال سوسیالیستی" را در خصوص این قتل عام تقبیح نمائیم. بایست بخاطر آورد که این "انترناسیونال" و ارثان رویز - یونیستهای قدیمی هستند، کسانی که از بورژوازی خودی دفاع کردند و توده ها را تحت شعار "دفاع از سرزمین پدری" بسوی گوشت دم توپ بودن در اولین جنگ بزرگ غارتگرانه امپریالیستی هدایت کردند؛ و این در مخالفت با ترزهای لنین بود که می گفت جنگ امپریالیستی را بچنگ انقلابی تبدیل کنید؛ این ترزمانیکه استوارانه بکار گرفته شد به پیروزی بر مرشدان و پیروزی انقلاب کبیرا کتیمتجر گردید. عمل ضدانقلابی سوسیال دمکراسی بسرکردگی ابرت BERT نیز می بایست یادآوری شود - در وحدت با استعمارگران و میلیتار - یستهای آلمانی، انقلاب آلمان را در آتش و خون غرق کردند و در سراسر اروپا انقلاب را مانع شدند؛ آنان با غرق شدن هر چه بیشتر در حماقت پارلمانی، ستون پشتیبانی برای امپریالیسم شدند؛ ما موران آتش نشانی - ای که می بایست برای خاموش کردن جرقه های انقلابی میان پرولتاریا و مردم مورد استفاده قرار می گرفتند - آنان از سالهای ۱۹۵۰ چند عبارت مارکسیستی بی - محتوایی که مانند برگهای کهنه به آنان آویزان بود را بیرون ریختند تا بعنوان احزاب سوسیال دمکرات، عمدتاً در خدمت امپریالیسم اروپا به زود بند ادامه دهند؛ و در دهه های اخیر در خدمت به این اربابان سعی نموده اند نفوذشان را در آمریکای لاتین گسترش دهند و بدین خاطر است که بسیار مشتاق برگذاری کنگره شان در لیما بودند.

ما باید بخصوص رئیس حزبی آنان یعنی ویلی برانت را بخاطر دفاع کثیف و سیاهش از کارسیا تقبیح نمائیم، او سعی نمود کارسیا را از مسئولیتی که برای کشتار جمعی داشت تبرئه نماید و در همین حال جنگ خلق جاری

صرف نظر شود و متعاقباً از مقامهایشان استعفا دادند؛ در نتیجه اعضای دادگاه نظامی جایشان را گرفتند. همچنین جادارد نقش با اصطلاح "کمیسیون صلح" را روشن نمائیم، این کمیسیون آگاهانه یا بواسطه برنامه توطئه گرانه طوری وانمود شد که گویا میان جیکری ای وجود دارد، در حالی که وجود نداشت. در رابطه با آنچه بعد از قتل عام رخ داد، تحلیل سخنرانیهای کارسیا در کنگره انترناسیونال دوم، در تلویزیون و بالاتر از همه نمایش اودر لوریگانچو کلیدی می باشد. او با آگاهی از واقعیتها از همان ابتدا، برای نجات چهره خود سیلی از عوام فریبی هیستریک راه انداخت. همچنین باید تاکید کرد که غیبت آلو در شروع ماجرا او را به پیچوجو از مسئولیتهاش بعنوان رئیس کابینه معاف نمی کند؛ بعلاوه، با وجود آنکه اودر لوریگانچو حضور داشت و از تمامی واقعیتها اطلاع داشت، موبدیانسه سکوتش را حفظ کرد، تا خود را از همه مسئولیتها مبرا دارد. بهمان صورت گونزالس پوسادا وزیر دادگستری وقت نیز، علیرغم استعفا از زیرکانه اش بخاطر "دلایل اخلاقی" دروغین مستقیماً مسئول است. یک واقعیت می بایست بخاطر سپرده شود: او بعد از حوادث خونین ۱۵ ژانویه ۱۹۷۶ گفت کسانی که متهم به تروریسم هستند به کانتوگراننده منتقل خواهند شد، اما او با استعفا تلاش می نماید چهره اش را برای آینده پاک نگهدارد. جدا از مسئله مسئولیت سیاسی، دیگر مسئولین ماجرا مشهود هستند: ژنرال مونزون آروناتکی، رئیس ستاد مشترک (از نیروی زمینی)، دریا سالار نیکولینی و ژنرال آبرام کاوالیر - ینو (نیروی هوایی) که همه عضو ستاد مشترک بوده و عمدتاً مسئول رهبری عملیات هستند و همراه آنان مسئولیت ثانوی پلیس قرار دارد. این مردان، مطابق سیاستهای قتل - عام قلع و قمع که ارباب یانکی آنها تعلیم داده است، برنامه های قلع و قمع - سازی را در تخطی از حتی پایه ای ترین و بطور جهانی پذیرفته ترین مقررات جنگ - مانند مقرراتی که در کنوانسیون ژنو تصریح شده را طرحریزی کرده، سازمان داده و عملی ساختند. همچنین ضروری است نقش اجرا شده توسط کمیسیون جهانی کنگره تحلیل شود؛ کمیسیون دائمی بجای برخورد با وقایع بمتابه موضوعی که مورد توجه همگان است و باید بطور علنی بر ملا شود، بدخواهانه با آنان بمتابه موضوعی

زندانی نگهداری می شوند. اگرچه کارسیا با شکست سیاسی ناشی از اشتباهات خود که به بزرگی یابزرگتر از خود بینی او هستند روبرو شده، اما با این حال به همان توهینهای قدیمی متشبث می شود تا مانند بلونده و دیگران تنفرش را از انقلاب بیان دارد؛ "راه درخشان، یک ظفیان آناشستی و ظالمانه به سبک پول پوت است، و بدین خاطر من با شدت تمام ضد راه درخشان هستم." (در مصاحبه اخیر با مجله آمریکایی نیوزویک) مسئله اساسی پشت تمامی این عوامفریبها روشن و مشخص است - جنگ خلق مشکل عمده ایست که دولت پرو و حکومت ارتجاعی آپرا بعنوان "آقای رئیس-جمهور مطابق قانون اساسی و فرمانده کل نیروهای مسلح و پلیس" آن روبروست؛ او در پیام ماه ژوئیه ۱۹۸۶ بروشنی گفت: "مقدمترین مانع دمکراسی ما خشونت خراب-کارانه است" جلوتر، در همان پیام، با دانستن اینکه چه نیروی دولت ارتجاعی اورا سرپا نگه داشته، برای هزارمین بار گفت: "من به نیروهای مسلح و پلیس درود می فرستم و پشتیبانی کامل خود را از آنان

اعلام می دارم، آنان نسبت به حکومت مطابق قانون اساسی وفادار، پراحترام و مطیع هستند.

چند سال است محکوم کردهای جنگ خلق، بریزه بعد از آن قتل عام، بالا گرفته است، آنان بنام پاسیفیسم بورژوازی و توده ما خشونت انقلابی را محکوم می کنند و حزب راه سکتاریسم متهم می نمایند. ما پیش نهاد می کنیم تمام کسانی که طرفیت مواجهه با واقعیت را دارند، و بریزه کسانی که متهم بدیدن آن هستند، درباره نقل-قولها و تجربیاتی که در ذیل آورده می شود بطور جدی و عمیق بیاندیشند.

در رابطه با پاسیفیسم - ما سؤال می-کنیم، آیا فراخوانهای صلح در تطابق با "آرام سازی" (پاسیفیکاسیون) مورد نظر نیروهای مسلح، کارسیا، آپرا و غیره نیست؟ آیا این یک امر تصادفی است؟ خیر - آدم باید آنچه که در سالهای ۱۹۷۰ در اروگوئه اتفاق افتاد را با خاطر بیابورد؛ و برای جنگیدن با توپماروها هم نیروهای سرکوبگر لزوم "آرام سازی" را پیش گذاشتند. رویزیو - نیستها بنا بر نظر رودنی آریستمنسندی (رهبرشان) جنبشی برای صلح، عدالت، دمکراسی و دیگر تقاضاها برآه انداختند. همانطور که می دانیم، نتیجه نهایی همه

اینها تنهابه ارتجاع اروگوئه کمک کرد تا توپماروها را در هم بکوبد. پس آیا این چیز نیست که آنها در کشور ما می خواهند؟ در هم کوبیدن جنگ خلق؟ اختلاف در اینجا است: آنچه در این کشور در حال پیشروی است جنگ خلقی است که تحت رهبری حزب کمونیست قرار دارد و از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و اندیشه راهنما پیروی می کند، ما توپماروها نیستیم؛ ایدئولوژی ما و هر آنچه از آن سرچشمه می-گیرد متفاوت می باشد. این سخنان لنین شایسته توجه جدی است: "مارکسیسم، پاسیفیسم (صلح طلبی) نیست. البته هر کسی باید برای سریع ترین راه ممکن پایان دادن به جنگ جدو جود کند. معدالک - خواست "صلح" زمانی مفهوم پرولتری پیدا می کند که ضمیمه یک فراخوان برای مبارزه انقلابی باشد. بدون یک سری انقلابات، آنچه که صلح با دوام خوانده می-شود یک اتویی کسل کننده است." - "هر کسی که خواهان یک صلح دمکراتیک و با دوام است باید برای جنگ داخلی علیه حکومتها و بورژوازی بپا خیزد."

سخنان انگلس در مورد قهر انقلابی که لنین آنرا "ستایشنامه انقلاب قهری" خواند باید بخاطر سپرد:

"... قوه قهریه در تاریخ نقش دیگری نیز ایفا می کند (علاوه بر عامل شربودن) که همان نقش انقلابی است. قوه قهریه، بنابه گفته مارکس، برای هر جامعه کهنه ای که آهستن جامعه نوین است، بمنزله ماما است. قوه قهریه آنچنان سلاحيست که جنبش اجتماعی بوسیله آن راه خود را هموار می-سازد و شکل های سیاسی متحجر و مرده را در هم می شکند - درباره هیچیک از اینها آقای دورینگ سخن نمی گوید. فقط با آه و ناله این احتمال را میدهد که برای برانداختن سیادت استعمارگران شاید قوه قهریه لازم آید - واقعا که جای تأسف است! زیرا هرگونه بکار بردن قوه قهریه بنابه گفته ایشان، موجب فساد اخلاقی است که آتاریکامی بر نردواین مطالب علیرغم آن اعتلای اخلاقی و مسلکی شگرفی گفته میشود که هر انقلاب پیروزمندانه ای با خود به همراه آورده است! و این مطالب در آلمان گفته می شود، یعنی جایی که یک انقلاب قهرآمیز - که ممکنست بهر حال بر مردم تحمیل شود - حداقل این مزیت را خواهد داشت که روح آستان بوسی، روحی که در نتیجه خواری و ذلت جنگ سی ساله

در اذهان مردم رسوخ کرده است، را از بین ببرد. و آنوقت این شیوه تفکر تیره و بیژمرده و زبون کشیش منشا نه جرات می کند که خود را بر انقلابی ترین حزبی که تاریخ نظیر آن را ندیده است تحمیل کند!"

و بر مبنای آنچه لنین می آموزد، "ضرورت اشباع کردن سیستماتیک توده ها با این ودقیقاً با این انقلاب قهری در ریشه تمام ثوری مارکس وانگلس نهفته است."

و بعلاوه تره های کبیر صدر ماشو می-بایست عمیقاً مورد توجه قرار گیرد. "وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشورهای دیگر صادق است."

"بعضی از احزاب کوچک که سابقه طولانی نداشته اند، مثل 'حزب جوانان'، ارتش ندارند و از این جهت تا کنون کارشان بجایی نرسیده است."

"در کشورهای خارجی، احزاب بورژوازی و بی نیازی ندارند که هر کدام ارتشی تحت فرماندهی مستقیم خود داشته باشند. ولی در چین چنین نیست. در اثر پراکندگی فئودالی کشور، آن گروه ها یا احزاب سیاسی مالکان ارضی یا بورژوازی که تفنگ دارند، قدرت را نیز قبضه کرده اند و آنهایی که بیشتر تفنگ دارند، قدرت را بیشتر قبضه کرده اند. حزب پرولتاریا که در چنین شرایطی عمل میکند، گنه طلب را باید دریابد."

"کمونیستها برای قدرت نظامی شخصی مبارزه نمی کنند (آنها در هیچ حالتی نباید در این راه بکوشند و هرگز نباید از جان گوه تا شو تقلید کنند) بلکه باید برای قدرت نظامی حزب، برای قدرت نظامی خلق مبارزه بکنند. اینک که جنگ مقاومت ملی در جریان است، ما باید برای قدرت نظامی ملت نیز مبارزه کنیم. بیماری کودکی در مسئله قدرت نظامی، بی شک کار راه هیچ نتیجه ای نخواهد رساند. خلق زحمتکش که طی هزاران سال قربانی فریب و ارباب طبقات حاکمه ارتجاعی بوده است، نمی تواند با سانسوی درک کند که وجود یک تفنگ در دست او چقدر مهم است. اینک که یوغ امپریالیسم ژاپن و جنگ مقاومت تمام ملت خلق زحمتکش را بعرصه جنگ کشانیده است،

موقت اقلیتی از کارگران دفاع می کنند و اینکه آنها ناقل عقاید و نفوذ بورژوازی هستند و اینکه آنها واقعاً متحدین و همسال بورژوازی بند، مابیه توده چامی آموزیم که منافع سیاسی واقعی خود را درک کرده، در تمام طول پریپچ و تاب و دردناک جنگها و صلحهای امپریالیستی، بخاطر سوسیالیسم و انقلاب بجنگند.

"تنها خط مشی مارکسیستی در جنبش کارگری جهانی این است که برای توده ها اجتناب ناپذیری و لزوم گسستن از اپورتونیزم را توضیح، و از طریق انجام یک مبارزه بی امان علیه اپورتونیزم، آنها را برای انقلاب تعلیم داده، و از تجارب جنگ برای افشای رومایکی محض سیاستهای کارگری - ملی استفاده کند." (لنیسن، امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم.)

و این حقیقت عظیم بالاخص توسط صدمارثوبیان شده که می بایست تماما و عمیقاً بر آن تکیه شود، "مارکسیسم در برهه گیرنده هزاران حقیقت است اما همه آنها در یک جمله خلاصه می شود: شورش بر حق است. برای هزاران سال، ستکری و استثمار محق شده می شود و شورش خطا محاسب می آمد، این حکم کهنه تنهاسا با ظهور مارکسیسم و از گون شد. این خدمتسی عظیم است: از طریق مبارزه بوده که بیرو - لتاریا حقیقت را آموخت و مارکس به نتیجه گیریهایش دست یافت و از این حقیقت هست که مقاومت، مبارزه و نبرد برای سوسیالیسم برمی خیزد."

سر انجام، در رابطه با سکتاریسم فرضی ما، میل داریم ماریاتگی را بخاطر آوریم:

"مادریک دوره جنگ تمام عیار ایدئولوژیکی برمی بایست که نیروی نوسازی را نمایندگی می کنند نمی توانند الله بختکی یا اتفاقی با کسانی که گرایش قهرایی و محافظه کاری را نمایندگی می کنند متحدیایی شوند. بین آنان یک شکاف تاریخی بسیار عمیق وجود دارد. آنان به زبانهای متفاوتی سخن می گویند و درک متفاوتی از تاریخ دارند."

"من معتقدم ما باید با همفکران خود متحد شویم و نه با کسانی که اندیشه متفاوت دارند. باید به کسانی نزدیک شویم که تاریخ اتحاد با آنان را طلب می کند. باید همبستگی ای با کسانی که تاریخ همبستگی آنها را طلب می کند برقرار شود. بنظر من رسیدن تنها اتحاد ممکن باشد. یک درک

کائوتسکیسم، ارجاع به 'توده ها' است. آنهایی گویند ما نمی خواهیم از توده ها و سازمانهای توده ای ببریم! ولی فقط تصور کنید که انگلس چگونه مسئله را مطرح نمود. در قرن نوزدهم 'سازمانهای توده ای' تردیونیونی کارگری انگلیسی در اردوگاه حزب کارگری بورژوازی قرار داشتند. مارکس و انگلس بخاطر چنین امری با آن سازش نکردند، بلکه آن را افشاء کردند. آنها فراموش نکردند که، اولاً، سازمانهای تردیونیونی اقلیتی از بیرو لتاریا را مستقیماً در برمی گرفتند. آن زمان در انگلستان، همانند امروز در آلمان بیش از یک پنجم بیرو لتاریا بیلتسکل نبود. هیچکس نمی تواند جدا تصور کند که می توان اکثریت بیرو - لتاریا را تحت سرمایه داری متشکل کرد. ثانیاً - و این نکته اصلی است - بزرگی یک سازمان آنقدر مهم نیست تا اهمیت عینی سیاست آن. اینکه آیا این سیاست بیانگر منافع توده ها و در خدمت آنهاست، یعنی آیا اهداف آن رهائی توده ها از قید سرمایه داریست، و آیا اینکه بیانگر منافع اقلیت، سازش اقلیت با سرمایه داریست؟ مورد دوم در رابطه با انگلستان در قرن نوزدهم صحت داشت، و امروزه در مورد آلمان و غیره صحت دارد.

انگلس مابین "حزب کارگری بورژوازی" تردیونیونهای کارگری قدیم - اقلیت ممتاز - و "توده های تحتانی تر" یعنی اکثریت واقعی تمایز قائل است، و به این دومی ها که با "حزمت بورژوازی" آلوده نشده اند استیناف می جوید. اینست جوهر تاکتیک مارکسیستی!

نه ما و نه هیچکس دیگر، نمی تواند دقیقاً حساب کند که چه بخشی از بیرو لتاریا از سوسیال شونیستها و اپورتونیستها دنباله روی کرده یا خواهد کرد. این امر تنها در مبارزه روشن می شود. تنها توسط انقلاب سوسیالیستی است که این امر قطعاً تعیین میشود. ولی ما قطعاً می دانیم که مدافعین "سرزمین پدری" در جنگ امپریالیستی تنها اقلیتی را نمایندگی می کنند. در نتیجه اگر ما می خواهیم سوسیالیسم باقی بمانیم، موظفیم که هر چه یابین تر و عمیقتر به میان توده های حقیقی بیرویم، اینست معنای کامل و مفهوم کامل مبارزه علیه اپورتونیزم. از طریق افشای این واقعیت که اپورتونیستها و سوسیال - شونیستها در حقیقت به منافع توده ها خیانت کرده و آنرا می فروشند، و اینکه آنها از امتیازات

برعهده کمونیستهاست که بصورت آگاه - ترین رهبران این جنگ در آیند. هر کمونیست باید این حقیقت را درک کند که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ برمی خیزد". اصل ماینست که حزب بر تفنگ فرماندهی کند، به تفنگ هرگز نباید اجازه داد که بر حزب فرماندهی نماید. ولی با داشتن تفنگ و اقامت بیرون حزب بوجود آورده، همانطور که ارتش هشتم در شمال چین حزب نیرومندی ایجاد کرد، علاوه بر این با داشتن تفنگ میتوان به تربیت کادرها، به تاسیس مدارس، به توسعه فرهنگ، به سیج جنبشهای توده ای هم پرداخت. در "این همه چیز یک تفنگ بوجود آمده است. همه چیز از لوله تفنگ بر می خیزد. طبق تئوری مارکسیستی درباره دولت، ارتش در ترکیب قدرت دولتی جزء عمده است. کسیکه بخواهد قدرت دولتی را بدست گیرد و آنرا نگهدارد، باید ارتشی مقتدر داشته باشد. بعضی ها ما را بعنوان هوادار تئوری "قدرت مطلق جنگ" ببدست خرمی گیرند. بلی، راست است. ما طرفدار تئوری قدرت مطلق جنگ انقلابی هستیم. این بد نیست، خوب است. مارکسیستی است. تفنگ حزب کمونیست روسیه سوسیالیسم را آفرید. ما می خواهیم یک جمهوری دمکراتیک ایجاد کنیم. تجربه طبقاتی در عصر امپریالیسم ما می آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط بزور تفنگ است که می توانند بر بورژوازی و طبقه مالکان ارضی مسلح پیروز گردند؛ در این مفهوم میتوان گفت که تغییر جهان ممکن نیست مگر بوسیله تفنگ. ما هوادار از بین بردن جنگیم، ما جنگ نمی خواهیم، ولی جنگ را فقط بوسیله جنگ میتوان از بین برد، برای اینکه دیگر تفنگی در میان نباشد، حتماً باید تفنگ بدست گرفت."

حال که در حول این موضوع سخن می گوئیم، ضمن آنکه به دیگر مسائل بنیادی خواهیم پرداخت، جادار مفهوم عمیق سخنان ذیل لنین را تحلیل نمائیم: "افکار یک اپورتونیست، انباشته از بی فرهنگی، نفع و رخوت و فریبستی است. تنها آنچه را مشاهده می کند که در اطرافش رخ می دهد، یعنی: تنها شهر داریها!"

"اپورتونیستها حتی عادت اندیشیدن به انقلاب بیرو لتری را ترک کرده اند." در رابطه با توده ها، نقل قول ذیل شایسته مطالعه آگاهانه است: "یکی از معمول ترین سفته های

مشترک بایک مفهوم دقیق و مؤثر از تاریخ: "من یک انقلابی هستم. امامتقدم آن انسانهایی که روشن و صریح می اندیشند، حتی در زمانی که علیه یکدیگر مبارزه می کنند، قادر به احساس و درک یکدیگر خواهند بود. تنها نیروی سیاسی که نمی خواهم هرگز به درک مشترکی با آن برسم، کمپ دیگر است: رفرمیسم میانه حال، رفرمیسم دست آموز، دمکراسی عوام - فریبانه."

به قضاوت ما، اینها برخی از مسائل حیاتی هستند که بعد از اولین سال حکومت آپرا ظاهر شدند. بعنوان سنتز باید بگوئیم که حزب آپرا، حکومتش و کارسیاکه در رأس هر دو قرار دارد، در واکنش به تکامل و چشم انداز جامعه پرو، که زنده زنده می پوسد و در رابطه با دولت ارتجاعی پرو، و رشد تضادهای خود آنها، همگی در کورپورا - تیویزه کردن دولت و جامعه پرو تحسنت هدایت یک جهنگیری سیاسی فاشیستی غرق شده اند. دلایل کلیدی پشت این چشم انداز آینده و تصمیم ارتجاعی چنین هستند: پاجر جاتی و تسلیم ناپذیری مبارزه خلق، توده ها و سازمانهایی که بطور راستین از منافع خلق دفاع می کنند و بالاتر از همه جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست، و درگره گاه جاری، مشخصاً حدت یابی مبارزه طبقاتی، تشدید جنگ خلق و شورش اسرای جنگی علیه کسانی که این قلع و قمع شریانه را بر اه انداختند، قلع و قمع که آخرین تکه ماسک را درید و در جای خود خط تمایزی ترسیم کرد و عوام فریبی دروغین بر سر "دولت ملی، دمکراتیک و خلقی" را در هم شکست و با افشای ماهیت فاشیستی و کورپوراتیویستی حزب آپرا به تشدید تضادهای درون آن کمک کرد. تحت رهبری گارسیا، آپرا استراتژی تکیه بر توده های فقیر حصار آبادها و جذب دهقانان کوهستانها، بویژه در منطقه باصطلاح "ذوزنقه آند" را دنبال کرد تا بویژه بوسیله بکار بردن چپ متحد بمطابق گروه ضربت از پیشروی مبارزه خلق جلوگیری نماید، و با متحد کردن تمامی مرتجعین در زیر پرچم آپرا پرولتاریا را ایزوله کرده، توده های وسیع راسرکوب و جنگ خلق را هدف قرار دهد. آپرا برای بانجام رساندن این استراتژی بر نیروی سرکوبگر نیروهای مسلح ویلیس تکیه کرده است. این استراتژی با دروغهای عوام فریبانه بیشتر درباره "دولت

ملی دمکراتیک و خلقی" و حتی با سخنان پر آب و تاب ضد امپریالیستی ارج گرفته و بسط خواهد یافت. در طول سال گذشته چپ متحد از حکومت آپرا حمایت کرده و حتی بعنوان گروه ضربت (عمدتاً بخاطر کار "بارنتس") عمل کرد، و امری است از آپرا که چپ متحد و مسیری که توسط رهبری سراسری آن ترسیم شده را هدایت می کند. بعلاوه بر زمینه چندماه گذشته و بخصوص بحران ناشی از آن قتل عام، چپ متحد - با وجود تضادهای درونیش، از آنجایی که جنبه اصلیش پارلمانتاریسم است - به مثابه آنچه که بریتانیا میثها، "ایوزیسیون وفادار علیا حضرت" می نامند بزندگی ادامه داده است. بنام "دفاع از دمکراسی" و حتی بیشتر بنام "جلوگیری از یک کودتا" به سیر حکومت بودن در مقابل بادوباران ادامه میدهد. دست آویزهای این اپورتو - نیستیهای کهنه کار برای لجام گسیخته ترین پارلمانتاریسم تاریخ ما با تب و تاب بیشتری از گذشته تحت امیراطلسوری بارنتس و هوادارانش تأیید و تقویت گردیده است. امروز چپ متحد با "فائق آمدن بر اختلافات" (البته تضادهای داخلی آن و تضادهایی که با آپرا دارد باقی است) آماده انتخابات شهرداری می شود. در این انتخابات آنها و آپرا امیدوارند مردم را از منافع واقعی و راه حقیقی شان دور نگهدارند.

* * *

بیش از شش سال از جنگ خلق می گذرد، جنگی که شعله هایش زیاده می کشند و گسترش می یابند، جنگی به رهبری حزب، متکی بر توده های مردم و عمدتاً دهقانان، تحت پرچمهای افراشته مارکسیسم - لنینیسم - ماژوئیسم (که تنها دیدگاه جهانی فراگیر پرولتاریا است)، و اندیشه راهنما که کار بست آن با واقعیت مشخص انقلاب پرو است. این جنگ خلق، که از همان ابتدا در خدمت انقلاب جهانی بیرونتری بوده و خواهد بود، از حمایت طبقه جهانی کارگر و خلقهای جهان، کمونیستهای راستین و انقلابیون و بویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که حزب عضو آن است، بهره مندمی باشد. این جنگ خلق، که بیباکانه به پیشروی ادامه خواهد داد، (زیرا همانگونه که مارکس اشاره نمود بر چپ مبارزه مسلحانه را تا رسیدن به کمونیسم نمی توان بر زمین گذاشت) هر چه مضمتر و از گذشته متعهد می شود که تحت رهبری

حزب، مناطق پایکامی را جهت رهائی خلق پرو گسترش دهد. بدین ترتیب بیشتر و بیشتر به آن خدمت عمده ای که حزب کمونیست پرو می تواند در لحظه کنونی به انقلاب جهانی نماید، جامه عمل بپوشاند. و این حزب که جنگ خلق را رهبری می نماید، جنگی که عظیمترین دست آورد پرولتاریا و خلق پرو است، با درک عمیق مسئولیت تاریخی متعهد میشود که بطور خستگی ناپذیری جدوجهد کند تا مارکسیسم - لنینیسم - ماژوئیسم، انقلاب پرولتاری جهانی را هدایت و رهبری نماید. زیرا تنها بدین طریق این انقلاب می تواند ثابت - قدمانه و پیروز مندانه به پیش رود، و با اعتقاد کامل به اینکه تنها با اسلحه خواهیم توانست جهان را در گرو نمانیم، اعلام می داریم که مبارزه پرولتاریا و خلقهای جهان می بایست جنگ خلق را بعنوان تنها آموزه کامل و حقیقی نظامی پرولتاری در دست گرفته و پرچم آنرا بمطابق شکل عمده مبارزه که از طریق آن قادر به محور امپریالیسم و ارتجاع از چهره جهان خواهیم شد بر افرازیم. و همانگونه که صدر ماژو می آموزد با توجه به شرایط، آثرابه عمل در آوریم - خواه در انقلاب دمکراتیک باشد، یا انقلاب سوسیالیستی یا انقلاب کیپی - فرهنگی پرولتاریایی، بر حسب شرایط مشخص هر انقلاب معین و نیز با توجه به شرایط مشخص انقلاب جهانی بطور کل.

جنگ خلق را در خدمت انقلاب جهانی گسترش دهیم!
افتخار بر مارکسیسم - لنینیسم - ماژوئیسم!
زنده باد انقلاب جهانی!
زنده باد صدر کونزالس!
کمیته مرکزی،
حزب کمونیست پرو
پرو اوت ۱۹۸۶

(۱) این تئوری در دوران زمامداری موسولینی در ایتالیا و فاشیستی تکوین یافت. بر طبق این تئوری نظام اقتصادی به سندیکاهای کارگران کارفرمایان و حرفه ها تقسیم میشود، و تنها یک سندیکا از هر بخش صنعت میتواند وجود داشته باشد و تمام مقامات یا از میان سیاس - ستمداران فاشیست یا وفادار به آنان انتخاب میگردد. این سندیکاها ظاهر امتقل ولی در واقع بوسیله دولت اداره میشوند. این تئوری گروهها و احزاب سیاسی را زاید میدانند - م

این آرایش ارتجاعی را اکنون یک رئیس جدید رهبری میکند. او از غربیها پیشی جسته است، زیرا در عین حال که سلاحهای جنگ را آماده میسازد، استاد هنر امپریالیستی نغمه پردازی درباره صلح است. رقبای امپریالیست او آرایش جنگی می بینند و اشنگتن پست، که دیدگاههای امپریالیستهای لیبرال تر آمریکایی را منعکس میکند، چنین تفسیری ارائه می دهد: "ظاهر این نظر میرسد که جهان با گورباچف جهان ایمن تری است. اما ما یک عنصر ثبات از نظم کهن را از دست میدهم - این انتظار که تیره گشتن مناسبات، باعث پدید آمدن شوروی محافظه کار و منزجر از مخاطره میگردد... این میتواند خطرناک باشد... در رویا - رویی بایک بحران جدید در خاور میانه شورویها ممکن است بهمان سرعت و گستاخی آمریکاییها عکس العمل نشان دهند."

گورباچف نه تنها کاهش تخصصات را با خود به همراه نیاورده، بلکه پنا - بهای سایر رقبای امپریالیستش برداشته منازعات حتی در اقصی نقاط جهان افزوده است. تقویت دیکراسی بی طبقه سوسیالیستی، مورد ادعای او چیزی بجز بسیج شورونیم ارتجاعی افشار بورژواژده جامعه شوروی و پنهان داشتن دیکتاتوری منحل طبقه حاکم شوروی، نیست. پوشش سوسیالیستی این برنامه کاملا ارتجاعی، بهیچوجه آنرا از سایر برنامه های امپریا - لیستی متفاوت نمی سازد. برنامه جدید حزب کمونیست شوروی، ارائه شده توسط گورباچف، چنین فخر میفروشد که بدون شوروی، هیچ مسئله ای در جهان سیاست قابل حل شدن نیست! گورباچف هم مانند همسالگهای امپریا - لیستی آمریکایش چنین تصور میکند که تنها طبقه اومی تواند تاریخ را رقم بزند، و این طبقه اوست که از سرنوشت جنگ ایران و عراق گرفته تا خاور میانه و کل کره ارض را تعیین میکند. این اشتباه عظیمی است که با خود بزرگ بینی های وی خوانائی دارد.

زیر نویسها

۱ - گورباچف، اثر ژورس مدودف (دبلیو،

دبلیونورتون، نیویورک، ۱۹۸۶) ص ۱۵۹.
۲ - گورباچف، مدودف، ص ۲۲۹.
۳ - بنقل از، گورباچف، اثر توماس بتسون (نیویورک، ۱۹۸۶).
۴ - گزارش به پلنوم کمیته مرکزی ح. ک. ش. ژوئن ۱۹۸۶ (انتشارات نووستی، مسکو).
۵ - برای بررسی رابطه رفرمهای اقتصادی شوروی و تدارکات نظامی، رجوع کنید به "جنگ ستارگان و اقتصاد شوروی: برنامه ریزی عاجزانه، خوشخیالی، و عاجل بودن جنگ جهانی" اثر ریموند لوتا، کارگر انقلابی (نشریه حزب کمونیست انقلابی آمریکا، یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) ۱۶ فوریه ۱۹۸۷. (مندرج در حقیقت، ضمیمه شماره ۷).
۷ - تاریخ کنونی، اکتبر ۱۹۸۶.
۸ - مارشال اوکارکف، "همواره آماده دفاع از سرزمین اجدادی"، بنقل از تامپسون کتاب "رقاصان سنگین وزن" (لندن ۱۹۸۶) ص ۱۴۲، و تاریخ کنونی (اکتبر ۱۹۸۶).
۸ - مصاحبه با ژورس مدودف، در "تمرکز نیروی کار در اروپای شرقی" (لندن) ژوئن ۱۹۸۷.
۹ - باندهای سیاه، گروههای فوق ارتجاعی زمان روسیه تزاری بودند که بخاطر برنامه های نژادپرستانه خود معروف بودند:
۱۰ - مسکونیوز، ۲۱ ژوئن ۱۹۸۷.
۱۱ - مارشال اوکارکف، همواره آماده دفاع از سرزمین اجدادی، بنقل از رقاصان سنگین وزن، تامپسون، ص ۱۴۲.
۱۲ - مصاحبه در "مارکسیسم امروزه" مجله حزب کمونیست انگلستان، فوریه ۱۹۸۷.
۱۳ - مسکونیوز، ۲۹ مارس ۱۹۸۷.
۱۴ - میخائیل گورباچف، "بسوی جهانی عاری از تسلیحات هسته ای"، (انتشارات نووستی، مسکو، ۱۹۸۷) ص ۱۰۴.
۱۵ - لنین، دولت و انقلاب، مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص ۴۶۱ - ۴۶۰.
۱۶ - گورباچف، بسوی جهانی عاری از تسلیحات هسته ای، ص ۱۴۷.
۱۷ - ارقام از روزنامه اکونومیست، مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۸۷؛ اطلس جنگی، از میخائیل کیدرون و دان اسمیت (نیویورک ۱۹۸۳)، روزنامه (خلع سلاح هسته ای اروپا) شماره مه ژوئن ۱۹۸۷، ص ۱۲.
۱۸ - "اروپا و کلاوزویتس: پوچی یک فرمول کلاسیک... پوچی احیای آن"، مسکونیوز، مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۸۷.
۱۹ - مندرج در "فرهنگ لغت نظامی شوروی"

۱۹۷۹، در مورد استراتژی نظامی، زیر نام مارشال اوکارکف، بنقل از "اتحاد شوروی و مسابقه تسلیحاتی"، دبلیو هولو (انتشارات دانشگاه یل، لندن ۱۹۸۳) ص ۵۴ (تاکیدات از ماست).
۲۰ - گورباچف، بسوی جهانی عاری از تسلیحات هسته ای، ص ۷۹.
۲۱ - برنامه حزب کمونیست شوروی (چاپ جدید)، نووستی، مسکو، ۱۹۸۶، ص ۱۴.

○

توضیح و پوزش

در شماره گذشته جهانی برای فتح اشتباهی در ترجمه پیشگفتار بر مقاله "در باره ماهیت ارتجاعی خمینی" صورت گرفته بود که بدینوسیله تصحیح میشود (صفحه ۴۴، ستون اول، پاراگراف ماقبل آخر):

"اما همچنین بازتابی از این واقعیت بود که گسست تسازه شروع شده و همه جانبه به پیش نمیرفت و هنوز به عرصه نظامی انتقال نیافته بود، که این مسئله تا حد معینی قابل انتظار است. انتقال مبارزه دوخط سیاسی به عرصه نظامی محتاج مبارزه ای خاص بود."

دگماتیس نام دارد. آنها ضرورت انقلاب را می پذیرند، آنها می پذیرند که انقلاب تنها از طریق مبارزه مسلحانه امکان پذیر است. اما آنها در این رویا هستند که تنها با گسترش جنبشهای توده ای در سراسر هند امکان اتخاذ راه انقلاب مسلحانه وجود دارد. قبل از آن ممکن است برخوردهای کوچک، و حتی بزرگ، صورت گیرد اما کسب قدرت امکان پذیر نخواهد بود. در مورد کسب قدرت آنها امیدوارند نسخه انقلاب اکتبر در هند عملی شود. آنها به انقلاب هند بهمان صورت روش معلومات کتابی شان نگاه می کنند که چگونه انقلاب اکتبر موفق گردید. آنها فراموش می کنند که قبل از انقلاب اکتبر انقلاب فوریه صورت گرفت و احزاب بورژوازی به قدرت رسیدند و قدرت در دست شوراها و کارگری، دهقانی و سربازان نیز بود. در نتیجه این قدرت دوگانه، رهبریت طبقه کارگر در شوراهای مؤثر بود و زمانی که احزاب خرده بورژوازی در این شوراها قدرت را به بورژوازی سپردند، تنها در آزمون عملی ساختن انقلاب اکتبر برای طبقه کارگر وجود آمد.

آنها شرایط کنکرت هند را تحلیل نمی کنند. آنها از مبارزاتی که در هند صورت میگیرد درس نمی گیرند. دلیل اصلی موفقیت انقلاب روسیه در کاربرد صحیح تاکتیکهای جبهه متحد به یکسان اهمیت دارد. اما شکل انقلاب دمکراتیک با روسیه متفاوت خواهد بود. در هند، همچنین در ناگاکا، میزور، کشمیر و دیگر مناطق مبارزات تحت رهبری خرده بورژوازی در جریان است. بنابراین در انقلاب دمکراتیک، طبقه کارگر باید با تشکیل جبهه های متحد با آنها پیشروی کند. و یا زهم مبارزاتی تحت رهبری احزاب بورژوازی یا خرده بورژوازی در نقاط جدید و جدیدتری آغاز خواهد شد. طبقه کارگر مسلمانان نیز از اتحادهایی خواهد داشت و پایه اصلی این اتحاد مبارزه ضد امپریالیستی و حق تعیین سرنوشت خواهد بود. طبقه کارگر مسلمان حق را به همراه حق جدائی می پذیرد.

آنها اینکه در رویای انقلاب هند در مسیر انقلاب اکتبر هستند، هر چند انقلابی باشند، نمی توانند به خاطر برخورد الگو بردارانه خودشان منتهوانه اعمال رهبری کنند. آنها اهمیت مبارزات دهقانی را درک نمی کنند و در نتیجه بی خبرانه تبلیغاتی های اکنومیسیم در میان کارگران می شوند. آنها نمی توانند از آموزه صدر مائو درس بگیرند. آنها نمی توانند تجربه مبارزات انقلابی توده های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین را درک و جذب کنند. یک بخش از آنان ستایشگران چه گوارا می شوند و بر کار سازماندهی دهقانان، که نیروی اصلی انقلاب دمکراتیک هند هستند تا کیدنی و رزند. در نتیجه بطور ثابتی آنها قربانیان انحرافات چپ روانه می شوند. بنابراین ما باید توجه ویژه ای به آنها کنیم و باید بتدریج از طریق تجربه آنها را آموزش دهیم. بهیچوجه نباید شکیبائی مان را نسبت به آنها از دست بدهیم. بغیر از آنان، گروه دیگری از رفقای انقلابی در میان ماست که حزب چین و اندیشه مائو توده دون را می پذیرند و همچنین قبول دارند که آن راه تنهاره می باشد. اما آنها کتاب "چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود" را بعنوان تنهاره خودسازی بدست گرفته اند، در نتیجه آنها به انحرافات خطرناکی در می غلطند.

تنهاره مارکسیستی خودسازی، که لنین و صدر مائو به ما موخته اند، مبارزه طبقاتی می باشد. تنها با سوزاندن خویش در آتش مبارزه طبقاتی یک کمونیست می تواند طلای ناب گردد. تنها مبارزه طبقاتی مدرسه واقعی برای کمونیستهاست، و تجربه مبارزه طبقاتی باید در پرتو مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو توده دون ارزیابی شود و درها از آن بیسرون کشیده شود. بنابراین نکته اصلی آموزش حزب کاربرد درهای مارکسیسم - لنینیسم در عرصه مبارزه طبقاتی، رسیدن به اصول کلی از آن تجربه، و دوباره بردن آن اصول بدست آمده از آن تجربه به میان توده ها، می باشد. این معروف به "از خلق به خلق" است. این نکته اصلی آموزش حزبی می باشد. این رفقای انقلابی از درک این حقیقت اصلی آموزش حزبی در میمانند. در نتیجه آنها مرتکب انحرافات ایده آلیستی در رابطه با آموزش حزب می گردند. صدر مائو توده دون به ما موخته است که هیچ آموزشی بدون یراتیک وجود ندارد. به سخن او، "عمل کردن آموختن است". خودسازی تنها توسط تغییر وضعیت از طریق عمل انقلابی امکان پذیر می باشد.

انقلابیون جهان متحد شوید!

زنده باد اتحاد انقلابی کارگران و دهقانان!

زنده باد صدر مائو توده دون!

از "هشت سند" (۶۷ - ۱۹۶۵).

لبانبرد علیه رویزیونیسم است که مبارزه دهقانی به پیش برده خواهد شد!